

● اگر احساس شهادت‌طلبی در میان ملت ما نبود یقیناً در مقابل توطئه‌های گوناگون ابرقدرتها شکست می‌خوردیم.

● در برخورد های خصوصی که با شهید مظلوم بهشتی داشتیم، حتی یک بار هم ندیدیم که ایشان نسبت به دشمنانش اهانت و غیبت نماید.



با برادر مهندس میرحسین موسوی نخست‌وزیر پیرامون حادثه هفتم تیر و همچنین ابعاد شخصیت شهید مظلوم و خاطراتی که از ایشان دارد به مساجحه نشستیم و اولین شوالمان را اینگونه مطرح نمودیم:

ارزیابی حادثه ۷ تیر

● در شرایط امروز، انقلاب با چه مشکلاتی روبرو بود و چه چیزهایی برای پویایی انقلاب اسلامی ایران ضرورت درجه اول داشت و همچنین آمریکا و طیف سروها و گروهکهای ضدانقلاب و وابسته توانشان را بر سر چه اموری متمرکز کرده بودند و بطور کلی حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را در ۷ تیرماه ۶۰ چگونه ارزیابی می‌کنید؟

-بسم الله الرحمن الرحيم

ما در نزدیکی‌های ۷ تیر ۶۰ مسواحه با اوچ یک مبارزه‌ای در داخل ملت خودمان برای بیرون ریختن و از بین بردن عوامل و عناصر ناخالص که درون ملت نفوذ کرده بودند بودیم. عمدتاً آن جریان‌های انحرافی در آن موقع

رهبریش با گروه لیبرالها بود که اگر بخواهیم در چهره شخصی آنرا ترسیم بکنیم میتوانیم بگوئیم این جریان در چهره بنی صدر متبلور میشود و نکته مهم این بود که لیبرالیزم و همراه آن خطوط انحرافی دیگری که در پشت آن چهره ولیرالیزم پناه گرفته بودند توانسته بودند صورت خیلی ظریف در طول انقلاب پیش بیایند و رخنه کنند و سازماندهی نمایند و به عالیترین منزلتهای جمهوری اسلامی دست یابند.

طبیعی است که مردم به این منزلتها بسادید مقدس روبرو می‌شدند و یک رابطه عاطفی خارج از افراد داشتند و این مبارزه بسیار مشکل بود. بودند در درون انقلاب افراد حزب الهی و نیروهایی که خطر را از مدت‌ها پیش احساس می‌کردند و تحلیل از قضایا داشتند و بروشنی قضایا را می‌دیدند و براساس آن تحلیلها هم بود که در درون دولت مجلس نهادهای انقلابی و بطور کلی اجتماع حرکت وسیعی برای زدودن این خط و مقابله با آن شروع شده بود نزدیکی‌های ۷

تیر در حقیقت سطر می‌رسید که خط اصل انقلاب موفق شده که خط لیبرالیزم و منافقین را کاملاً از صحنه سیاسی کنار بگذارد. این ظاهر قضایا بود حقیقت آن بود که آن جریان انحرافی در مدت ۳ سال ریشه کرده بود و غیر از توانی که در طول این مدت پیدا کرده بود، از پشتوانه‌های عاطفی، فرهنگی و سیاسی سالهای قبل از انقلاب هم بهره‌مند بود. برای همین با اینکه از نظر سیاسی بنی صدر کنار رفته بود و بنظر می‌آمد که نیروهای حزب الهی در اوج قدرت و در حال استقرار هستند، ولیسی آن پشتوانه‌ها و ریشه‌ها هنوز از بین نرفته بود و مخصوصاً می‌خواهیم تاکید بکنم آن حالت عاطفی که ممکن بود بین مردم و منزلتی مثل منزلت ریاست جمهوری وجود داشته باشد، از یک طرف دیگر گروهکهای منحرف و در رأس آن گروهک منافقین که بنی صدر هم بازجای برای آنها شد، اینها بخاطر عدم درک صحیح از انقلاب و بدلیل باطن گوری که داشتند، احساس

تیر در حقیقت سطر می‌رسید که خط اصل انقلاب موفق شده که خط لیبرالیزم و منافقین را کاملاً از صحنه سیاسی کنار بگذارد. این ظاهر قضایا بود حقیقت آن بود که آن جریان انحرافی در مدت ۳ سال ریشه کرده بود و غیر از توانی که در طول این مدت پیدا کرده بود، از پشتوانه‌های عاطفی، فرهنگی و سیاسی سالهای قبل از انقلاب هم بهره‌مند بود. برای همین با اینکه از نظر سیاسی بنی صدر کنار رفته بود و بنظر می‌آمد که نیروهای حزب الهی در اوج قدرت و در حال استقرار هستند، ولیسی آن پشتوانه‌ها و ریشه‌ها هنوز از بین نرفته بود و مخصوصاً می‌خواهیم تاکید بکنم آن حالت عاطفی که ممکن بود بین مردم و منزلتی مثل منزلت ریاست جمهوری وجود داشته باشد، از یک طرف دیگر گروهکهای منحرف و در رأس آن گروهک منافقین که بنی صدر هم بازجای برای آنها شد، اینها بخاطر عدم درک صحیح از انقلاب و بدلیل باطن گوری که داشتند، احساس

عدم آگاهی از علاقه مردم به انقلاب
در تحلیلهائی که بعد از آن

هفتم تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت مادر آن، تعیین شد

ملت مادر آن، تعیین شد



دیگر نظام جمهوری اسلامی کسی را ندارد و از هم دیگر پاشیده میشود که نشان میدهد این تحلیل را منافقین و بنی صدر با همدیگر داشتند و خود همین گفته بنی صدر و سایر مسائلی را که بعداً روشن شد بیشتر ثابت می‌کند که بطور مستقیم بنی صدر در این ترور شرکت داشته است.

پیامد انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی
● پیامد حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب را در روند حرکت انقلاب اسلامی چگونه می‌بینید؟

-پیامد این حادثه که حادثه وضایمه عظیمی برای انقلاب بود و ما چهره‌های درخشان بزرگی را از دست دادیم، درست بخاطر همان ریشه‌هایی که اشاره کردم اثری بر عکس آن چیزی که ضد انقلاب فکر می‌کرد داد. اولاً ریخته شدن این خونهای پاک باعث شد که آن تردیدهای نسبتاً گسترده‌ای که در میان ملت هنوز وجود داشت و در عمق وجدان‌شان یک کشش‌های عاطفی بین خودشان و بنی صدر و اطرافیان می‌دیدند، کاملاً این رشته‌ها از هم بریده شود من در موقع بخاک سپردن اجساد مطهر این شهدا وقتی که صدای مرگ بر بنی صدر ملت بگوشم رسید، بنظرم آمد که جز با جاری شدن این خونها نمی‌توانست چنین همبستگی را در میان ملت ما بوجود آورد و خط حق و باطل را از هم جدا کند. بلافاصله بعد از این حادثه است که ما در صحنه سیاسی و وجدان و آگاهی‌های ملت کشف می‌کنیم که دیگر آن اختلاط حق و باطل از بین رفته-

گروهکها بدست آمد و خط ترورهای بعدی هم این مسئله را ثابت کرد، ولی آنها اولاً از علاقه وابستگی مردم به این انقلاب آگاهی کافی نداشتند و چشمان خود را به این نیروی مردم بسته بودند و حضور مردم در صحنه را از یاد برده بودند فکر می‌کردند با آشنگی که در جامعه بوجود آورده‌اند، طبیعتاً مردم دچار دودلی هستند و از سوی دیگر اینها سازمان و سیستم مرعی و پر قدرتی که انقلاب ما با تکیه بر روش‌های مردمی حکمفرما کرده بود را بدقت نمی‌شناختند. آنها نه قدرت روحانیت را خوب ارزیابی می‌کردند و نه رشد و آگاهی ملت را و نه قدرت نهادهای انقلابی را. آنها حتی توان ارزیابی درست از قدرت انجمنهای اسلامی در ادارات را هم نداشتند. وقتی که آنها دست به این ترور زدند، خیلی طبیعی بنظر می‌رسید که با از دست دادن ۷۲ نفر از پرتوانترین و درخشانترین چهره‌های انقلاب، این نظام مضمحل بشود، ولی با فرضیه‌ای که آنها کرده بودند و خیلی از چیزها را نادیده گرفته بودند، این مسئله نتیجه‌ای درست بر عکس آن چیزی که آنها فکر می‌کردند داد و جالب اینجاست که بدائیم همین تحلیل را هم قدرتهای بزرگ و ابر قدرتها داشتند. یادم هست که آن موقع در رسانه‌های جمعی دنیا که خبرهای بدستمان می‌رسید، بنوعی از این انفجار نام برده میشد که هر لحظه انتظار این هست که نظام جمهوری اسلامی از هم پاشیده شده و از بین برود. و بعدها بنی صدر در پاریس اعلام کرده بود که ما اگر چند نفر دیگر را بزنیم،

● برای تداوم انقلاب اسلامی باید به ارزشهای انقلاب توجه کرد و سرگرم روزمره‌گی نشویم.

● ۷ تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت ما در آن شب تعیین شد.

● در مدت ۳ سال بعد از انقلاب کسی را مانند شهید مظلوم بهشتی سراغ ندارم که بنا حق این همه در معرض تهمت و فحش و تیرهای زهر آگین بدگونی‌ها قرار گرفته باشد.

و مرزا و جیب‌ها کاملاً روشن شده و خود روشن شدن این جیب‌ها و خطوط باعث میشود که توده مستضعف بها خاسته ما به صف زلال خودش برگردد و جانب حق را بگیرد و مبارزه با ضدانقلاب به شکل کاملاً مردمی درمی آید. در ۱۴ اسفند وقتی آن حرکات دردناک بود، خیلی از مردم سرگشته و گریخته و سرگردان بودند و یا در آن تظاهراتی که بنی‌صدر براه می‌انداخت صفوف خیلی از یکدیگر تفکیک نشده بود آن موقع هنوز نمیشد گفت که گروهکها در مقابل مردم قرار گرفتند، گرچه برخوردهایی بین گروهکها و مردم بود ولی بعد از جریان ۷ تیر است که دقیقاً هر گلوله‌ای که از سلاحهای ضدانقلاب خارج میشد، مردم احساس میکردند که به سوی آنها شلیک میشود و اتفاقاً همین احساس هم هست که به اندازه زیادی انقلاب را حفظ میکند. از طرف دیگر تحکیم نظام بعد از این فاجعه بزرگ نشان داد که چقدر سریع انقلاب اسلامی توانسته سازماندهی بکند و سیستم پیدا بکند بشکلی که به افراد بستگی نداشته باشد و طبیعتاً چنین چیزی که در طول یکسال گذشته به ثبوت رسیده هر نوع امیدیه را در دل ابرقدرتها مبدل به یاس میکند شما تبلیغاتی که اوائل شروع حرکت مسلحانه منافقین را بیاد بیاورید که رسانهای گروهی آمریکا و کشورهای غربی چگونه از آنها حمایت میکردند و هر یک کلمهای که اینها میگفتند در تمام آن رسانهها منعکس میشد و به عنوان یک جریان تعیین کننده همیشه از آنها یاد میشد ولی گذشت زمان و استمرار جمهوری اسلامی و این نظام همان ابرقدرتها را هم از این گروهکها مایوس کرده و اینها مانند تقالمهایی اکنون در خارج هستند که از یک طرف به کشورشان خیانت کردند و نوکر ابرقدرتها را قبول کردند وزیر چتر پلیس فرانسه و پلیس گذرنامه‌های غربی رفتند و از طرف همان قدرتهای غربی بی‌مهری خودشان را نسبت به اینها شروع کردند و به عنوان یک ابزار کهنه که بشود این طرف و آنطرف بکار برد، بعضی وقتها از اینها استفاده میکنند ولی بعنوان یک جریان سیاسی که در آینده آخرواقعی در این کشور داشته باشند به آنها دیگر نگاه نمیشود من فکر میکنم که این احساس شهادت طلبی که ما الان در جبهه‌ها می‌بینیم و بعد از ۱۷ شهریور در میان ملت ما بوجود آمد، بخاطر آن تنش‌های سیاسی که در دو سه سال اول انقلاب داشتیم یک کمی فروکش نموده بود، بعد از این حادثه باز هم در میان ملت ما شکوفا میشود. یعنی آن احساسی که در دل ملت ما از ۷ تیر به بعد و بعد بدنبال شهادت رجائی و باهنر بوجود می‌آید، احساسی را در دل ملت ما ایجاد میکند که همان احساس ضامن پیروزی رزمندگان ما در جبهه خونین شهر میشود. اگر ما آن نوع دریافت از شهادت را در میان ملت خودمان نداشتیم، یقیناً در مقابل توطئه‌های رنگارنگ و گوناگون ابرقدرتها و قدرت سلاح رژیم صدام حتماً از بین رفته بودیم و شکست

میخوردیم، ولی زنده شدن این احساس و بدست آوردن این شناخت و آگاهی تازه از مسئله شهادت باعث شد که ملت درست همان توانی را پیدا بکنند که در ۲۲ بهمن برای پیشبرد انقلاب اسلامی داشت. **● انفجار حزب، موضع ضداسلامی و ضدانسانی منافقین را افشا کرد.** **● اگر این حادثه واقع نشده بود و خون شهید مظلوم آیتا... بهشتی و عده‌ای از یاران عزیز امام به زمین ریخته نمیشد، امروز ما در کجا و در چه جو سیاسی و اجتماعی بسر می‌بردیم و لیب‌الهای وابسته و گسروهکهای ضدانقلاب در چه موقعیتی جای داشتند و طرد و دفن آنها مستلزم صرف چه مقدار وقت و نیروی زنده اجتماعی و اتلاف انرژی نیروهای فعال و مسئولین و امت مسلمان حزب الله بود؟** اگر این حادثه اتفاق نیافتاده بود و خون شهید مظلوم بهشتی و یاران صمیمی و صدیق او بر زمین ریخته نمیشد، من فکر میکنم که جدا کردن خط حق از خط باطل در کشور ما خیلی دشوار بود. یقیناً منافقین با تظاهری که به اسلام میکردند با سوابقی که داشتند هنوز شک و شبهه‌هایی در موردشان وجود داشت و برعکس گروهکهای مارکسیستی و آنهایی که ادعا میکنند مارکسیست هستند، منافقین بخاطر همین ادعاهای اسلامی‌شان ریشهای در مردم داشتند. آن چیزی که منافقین را برای نظام ما خطرناک میکرد همین مسئله بود و این موضوع با بحث و گفتگو و افشاکاری نظری به هیچ وجه از بین رفتنی نبود که اگر این کار میشد طبیعی است که با این بحثهایی که در روزنامه‌ها و کتابها و مجالس و مساجد و اینطور جاها میشد، طبیعتاً اینها بایستی منزوی میشدند، برعکس یک اتفاق می‌افتاد که بطور عینی موضع ضداسلامی و ضدانسانی منافقین و دیگر گروهکها را افشا کند و درجه وابستگی آنها را به ابرقدرتها نشان بدهد و همچنین چهره واقعی آنها را که حاضر بودند برای دسترسی به قدرت و حکومت بهر جنایتی دست بزنند برای مردم آشکار کند. وقتی به هفته قبل از ۷ تیر و بعد از آن بنگریم و مردم را نگاه کنیم می‌بینیم که بر اثر این خونهای پاک است که در مردم یک جبهه واحد را بر علیه ضدانقلاب ایجاد میکند. طبیعی است که بدون ریخته شدن آن خونها میشود حدس زد که الان این جریانهای انحرافی با پشتیبانی ابرقدرتها در کشور ما چه بسا رشد کرده بود و چه بسا در آن نقشه‌ها و طرح‌هایی که برای براندازی داشتند از طریق مسموم کردن اذهان و ادبیات فریب دهنده و جراید و مظلوم نمائی خودشان که آدم میکشند ولی خودشان را به مظلومیت میزدند، بسیار پیش رفته بودند. البته روزنامه جمهوری اسلامی سرماجرای امجدیه سرمقالهای بنام «فلسفه چماق» داشت که

*** ما الان اگر بخواهیم برای حرکت حزب‌الله و حاکمیت الله و تشکل حزب‌الله سمبلی ذکر کنیم یقیناً این سمبل دکتر بهشتی خواهد بود.**
*** شاید در ایران اگر از آن مقام والا و بالای امام که بگذریم شخصی استوار تر و سازش‌ناپذیرتر از دکتر بهشتی در مقابل ابرقدرتها نشناسیم.**
*** شهید مظلوم بهشتی بدلیل حمایت و تعهد به خط امام بیشترین ضربات را بخود می پذیرفت و چیزی نمی گفت**



هفتم تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت ما در آن، تعیین شد

این مسئله را همان موقع پیش‌بینی کرد که تمام این حوادث ریشمهایش به چه چیزهایی برمیگردد ولی این انفجار منافقین را به جامعه شناساند و اجازه نداد که اینها بصورت یک جریان نیرومندی که از بیرون هم تغذیه میشدند در جامعه ما دربیایند و انقلاب را به انحراف بکشاند شاید یکی از اشتباهات فاحش آنها بخاطر مهری که خداوند بر چشم و قلب آنها زده همین مسئله است که اگر آنها دست به کارهای خستون‌بار نمی‌زدند و به این ترتیب با مسئله روبرو نمیشدند، چه بسا الان برای کشور ما بصورت یک خطر عمده نمیتوانستند محسوب بشوند و به احتمال زیاد میتوانستند انقلاب را به انحراف بکشند در یک کلام این خونها سدی در مقابل رجعت آمریکا به کشورمان شد و بدون نثار این خونها تصور اینکه این انقلاب می‌توانست در مقابل هجوم آمریکا که بصورت خزندهای در کشور ماداش پیش میرفت مقاومت کند، امکان پذیر نبود.

تشریح حادثه انفجار حزب

لطفاً شرح بدهید که آن شب حادثه را چگونه گذرانیدید و برادر شهید رجائی در مورد شهادت مرحوم بهشتی در آن موقع چه گفتند و شما در آن لحظه‌ها چه احساسی داشتید؟
- تا آن شب ماصفحه اول روزنامه راداده بودیم که برای چاپ سرود وداشتیم آخرین جابجایی‌ها را روی صفحه اول میکردیم که چند تازا برادران اطلاع دادند که طرفهای میدان بهارستان یک جایی منفجر شده و گرد و غبار عجیبی هست. تاگفتند که طرفهای بهارستان چنین وضعی شده. دلم ریخت چون میدانستم که شبهای یکشنبه آنجا جلسات مسئولین کشوری هست و بعضی وقتها من خودم در آن جلسه شرکت میکردم. در آنجا هم ازوزراء و هم ازوکلائی مجلس وافرادی از حزب بهارستانها شرکت میکردند. یکی دوساعت قبل از آن جلسه بحث این بود که سردبیر روزنامه عوض بشود چون من قرار بود که یک وظیفه دیگر بعهده بگیرم وباشهید رجائی همکاری کنم. با شهید دکتر بهشتی مابحثی داشتیم که سردبیر روزنامه چه کسی باشد وبه توافق هم رسیدیم و قرار شد که یکی از افرادی که درهیئت تحریریه روزنامه شرکت بکند واحتمالاً بصورت سردبیر کار کند. شهید حسنی بود که درهمان حادثه ایشان شهید شد و بعد که من به روزنامه برگشتم ووقتی حادثه اتفاق افتاد، سریع باماشینی به طرف حزب رفتم و دیدیم که محشر و غوغاست و بداخل حیاط و آنجائی که حادثه اتفاق افتاده بود رسیدیم و دیدیم که چیزی که باورنکردنی بود اتفاق افتاده است. هرچقدر جلو چشممان اجساد مطهر را می‌دیدیم و آن کسانی را زیر آن آوارها باقی مانده بودند، انسان به ذهن خودش میخواست بقبولاند که در زیر این آوارها بهشتی هست، عباسپور هست و کی هست، کی هست ولی حالات غریبی در آدم

بود که نمیتوانست باور کند و عمق فاجعه بسیار زیاد بود. **تماس با برادر رجائی**
اولین شهیدی که ما دیدیم شهید طباطبائی بود مستها برادرانی که آنجا بودند همه با یکدیگر بحث این را می‌کردند که آیا دکتر بهشتی شهید شده یا نه؟ و دائم هم هر زخمی و جازفای را که از زیر آوار بیرون می‌آوردند همه می‌دویدند که ببینند این دکتر هست یا نه و حتی یکی دو ساعتی که از این ماجرا میگذشت و تک تک این افراد را از زیر آوار بیرون می‌آوردند، شایع شد که دکتر بهشتی سالم است که بعد معلوم شد که درست نیست. من بعد از اینکه یکی دو ساعت آنجا بودم بعد با برادران دکتر شیبانی رفتم که بیمارستانها را برای پذیرفتن زخمی‌ها سامان بدهیم و بعد از آنجا به روزنامه آمدم و از جبهه لحظه به لحظه خبر می‌گرفتم و از طرف دیگر من با آقای رجائی تماس گرفته بودم که بدانم چه کسانی از وزراء شهید شده‌اند. ایشان اسمهایی میگفتند و یک حالت بهت‌آوری بود، اسمها همینطور می‌آمد.... عباسپور.... منتظری.... طباطبائی.... قندی.... شرافت و.... که اینها را می‌شناختم و با بعضی از این برادران مدتهای مدیدی ما زندگی کرده بودیم و اثرات آنها را در انقلاب احساس میکردیم، ولی این خبرها را باور نمی‌کردیم تا نزدیک ساعت ۱۱ صبح بود که داشتم با آقای رجائی در مورد دکتر بهشتی تماس می‌گرفتم تا اینکه آن لحظه ایشان گفت من خودم رفتم دیدم که دکتر شهید شده است. بعد این اسمها را که می‌دیدم مانند یک کوهی بود که روی دوشم می‌آمد ومرتب سنگین‌تر می‌شد. یکوقتی تمام اسامی شهداء را جمع کرده بودیم و نزدیک ۳۰-۴۰ تا اسم شده بود ودر آخرین لحظات یک احساس گشایش عجیبی دردم بوجود آمد. علتش شاید این باشد که دائم به شهدای انقلاب ۱۷ شهریور وادست لطف خدا که با این انقلاب بود فکر می‌کردم وبنظرم آمد که خدا این انقلاب را با این همه شهیدی که داده تنها نخواهد گذاشت. نمونه‌اش همین شهداء بود. مگر می‌شد که ما کسی مثل شهید مظلوم دکتر بهشتی را از دست داده باشیم ویا آن افرادی که تک تک آنها را آدم می‌شناخت که پاک واسلامی بودند و ما آنها را از دست بدهیم و تنها بمانیم؟ آن دلهره‌هایی که در ذهن آن لحظات می‌نشست که خوب، این که شهید شد وآن هم که شهید شد، ع الی ۵ تا وزیر از دست دادیم، انقلاب چه میشود؟ فردا هیئت دولت چه کسی میشود؟ نظام چه میشود؟ توطئه‌های برون مرزی و مسئله جنگ به چه شکلی در می‌آید؟ و دیگر در آن لحظات آخر بدون اینکه من یک منطق معمولی داشته باشم که اوضاع خوب می‌شود، بصورت درونی احساس کردم که خود این شهادت‌ها واین اتفاقات نمی‌تواند بی‌ثمر باشد وبنظرم آمد که هرچه اتفاق بیافتد خیر وزیباست. البته این بدان معنی نیست که از این حادثه متاثر نبودم که این تاجر دارای کیفیتی از این گونه بقیه در صفحه

بود. آدم احساس کرد که یک کاروانی است و ما خودمان را سپرده‌ایم بدست خدا و داریم حرکت می‌کنیم و اصل رفتن است و هرچه اتفاق می‌افتد باز هم مسئله اساسی این است که آیا این جریان قطع میشود یا اینکه ادامه پیدا میکند. من یقین داشتم که این جریان حتماً ادامه پیدا می‌کند و این مسئله را با این منطق بررسی می‌کردیم که می‌گفتم خداوند گفته شما خودتان را دگرگون کنید، من وضع شما را تغییر میدهم و شما در راه من سعی و تلاش بکنید، من شما را براه خودم هدایت می‌کنم. بعد می‌گفتم که مردم مستضعف ما از کوچک و بزرگ و

بعد حزب را مجسم کردند در وجود دکتر بهشتی و بعد ایشان را تبدیل به یک ضداورش کردند. برای اینکه در قبال حمله به شهید بهشتی، حزب و تمام خط امام را بکوبند و بعد اطراف امام را خالی کنند و انقلاب را از بین ببرند. بیشترین تهمتها به ایشان زده شد و این تهمتها فقط از سوی افرادی نبود که بدلیت و وابسته به ابرقدرتها بودند. بخاطر آن جوسازی که در جامعه بوجود آمده بود چه بسا افراد انقلابی سالم و خوب و واقعا علاقمند به انقلاب را می‌یافتیم که به ایشان بدبین بودند و چیزهایی را می‌گفتند.

را می‌دادند، یا در زمینه استثمار الان این جزوه مواضع ما که شدیداً متأثر از فکر ایشان است بررسی شود که در زمینه عقاید اقتصادی‌شان چه نظری داشتند و بعد یک عده‌ای یا از روی جهالت و یا از روی بسدخواهی او را طرفدار طبقات مرفه و مسترف می‌نامیدند. شهید بهشتی یک زندگی نمونه‌ای داشت و من در طول ۳ سال بعد از انقلاب کسی را ندیدم که بناحق این همه در معرض فحش و تهمت و تیرهای زهرآگین بدگویی‌ها قرار گرفته باشد.

فکر می‌کنم شهادت ایشان یک نقطه فصلی یا نقطه تکانی بوده که در حقیقت جنایتی است که در

انقلاب بستگی به فرد و افراد و یک عده مسئولین محدودی داشت، با این ضرباتی که تا الان خورده بود از هم پاشیده شده بود. این انقلاب قدرت سازندگی زیادی به لطف خداوند دارد و افراد زیادی را در درون خودش برای بدست گرفتن مسئولیتها می‌پروراند و حتماً بهتر از مسئولین فعلی خواهند بود. من همیشه بنظم می‌آید نسلهای تازه‌ای که در طول انقلاب دارند پخته و آبدیده میشوند و شاید سوابق ذهنی ماها را که مدت مدیدی زیر یوغ رژیم شاهنشاهی نداشته باشند، آنها انسانهایی متعلق به جهان نو و جهان شجاع تر، قویتر و اسلامی‌تر هستند. از

والای شهید مظلوم بهشتی و خاطراتی که از ایشان بیاد دارند مطالبی بدین شرح بیان داشت: من باشهید مظلوم، استادم دکتر بهشتی پیش از انقلاب آشنائی داشتم البته این آشنائی بعد از برگشتن ایشان از اروپا بصورت خیلی ابتدائی آغاز شد بصورت شرکت کردن در جلساتی که ایشان داشتند سخنرانیهای که ایشان داشتند و آشنائی با کتابی که در مورد توحید نوشته بودند بعد از آن به مناسباتی که در مراسم ایشان شرکت می‌نمودم نظیر ارتباط با انجمن اسلامی مهندسین و پیامهای آن که آن موقع در منزل اشخاص آن موقع رسم بود داده می‌شد ایشان

هفتم تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت مادر آن، تعیین شد

● بنی صدر بطور مستقیم در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی شرکت داشته است. ● جز جاری شدن خون شهدای فاجعه ۷ تیر چیز دیگری نمی‌توانست همبستگی زیادی در بین ملت ایجاد کند و خط حق و باطل را از هم جدا نماید. ● اگر منافقین دست به کارهای تروریستی و خشونت‌بار نمی‌زدند، چه بسا الان برای کشور ما بصورت یک خطر عمده میتوانستند محسوب شوند. ● باید این واقعیت را تبلیغ کرد که انقلاب ما بستگی به افراد ندارد. ● اگر حادثه ۷ تیر اتفاق نمی‌افتاد، جدا کردن خط حق از باطل در کشور ما بسیار مشکل بود.



بچه و پیرمرد تلاش کردند، جان دادن و از همه چیز خود گذشتند و اخلاقیات خود را عوض کردند و در این راه عاشقانه دارند به پیش می‌روند، بعد فکر کردم که دلیلی ندارد که سوهظنی بخدا داشته باشیم. ● ۷ تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت ما در آن شب تعیین شد

من روزهای بعد هم با خیلی از برادران که روبرو می‌شدم، خارج از تأثرشان این حالت خوش‌بینی را احساس میکردند. ولسی بهرحال اثرات آن شب فکری می‌کنم که در ذهنیت ملت ما بعنوان یک حادثه برجسته و یک نمونه‌ای از اوج فداکاری یک ملت در راه خدا باقی بماند و میتوان بصورت یک شب قدری که سر نوشت ملت ما در آن موقع تعیین و حرکتش تصحیح شد، از آن شب یاد کرد. بعد از آن هم که این ماجرا به شهادت برادر رجایی و باهنر کشیده شد، البته در اینجا راجع به آن جنبه‌های عاطفی قضیه زیاد نمی‌شود بحث کرد. مثلاً در مورد شهید بهشتی ما یک احساس خاصی داشتیم. از اول انقلاب دشمنان سعی کردند که ایشان را تبدیل به یک ضداورش بکنند.

● علت مظلومیت شهید بهشتی

علیرغم اینها ما در برخورد های خصوصی که با شهید بهشتی داشتیم و یک بار ندیدیم که این برگردد و نسبت به کسانی که حتی به بدخواهی آنها اطمینان داشت کلمه زشتی بگوید و غیبت کند و دچار تزلزل شود. آن صفت مظلومی که امام امت به بهشتی دادند دقیقاً روی شناخت نزدیکی است که امام از بهشتی داشت بخاطر اینکه آدم در زندگی خصوصی ایشان باید از طرف آمریکا نیست که مورد حمله قرار می‌گیرد. کسی با آمریکا مبارزه بکند بعد به او بگویند امریکائی! کسی که با استثمار مبارزه بکند، بعد بگویند استثمارگر! کسی با انحرافها مبارزه بکند و بعد به او بگویند منحرف! کسی زندگی پارسایانهای داشته باشد ولی به او بگویند مترف! یعنی درست بر خلاف آن حرکتها و زندگی که ایشان داشت و تبلیغ می‌کردند و به آن شکل به او حمله می‌کردند. ما شاهد برخورد های قاطع ایشان با آمریکا و ضدانقلاب بودیم. در خارج منافقینی که بعداً ارتباطشان با ابرقدرتها و آمریکا معلوم شد به ایشان آن نسبتها

افراد را به خود آورد و یک لحظه توقف کردند و به بهشتی فکر کردند و به نقش عظیم ایشان فکر کردند و روشن شدن چهره بهشتی در طول این انقلاب که ناشی از این شهادت است باز هم من فکر میکنم که در سر نوشت انقلاب ما تأثیر زیادی داشته و تأثیر زیادی هم در آینده خواهد داشت. انشاءالله

● شرایط تداوم انقلاب اسلامی

● بنظر شما اگر انقلاب اسلامی بخواهد در خط اصیل شهدای اسلام تداوم داشته باشد، به کسب و ایجاد و همچنین حفظ چه عوامل و ضرورت‌های مرحله‌ای و فعلی انقلاب را چه میدانید؟

بنظر من اگر انقلاب اسلامی بخواهد در خط اصیل شهدای اسلام تداوم داشته باشد اولاً باید توجه‌اش را به ارزشهای انقلاب از دست ندهد و سرگرم روزمرگی نشود و به همان شکلی که پیشگامان شهید ما عمل کردند و برایشان شهادت یک عشق، یک نیاز و طلب بود، در جامعه ما این ارزش باید بصورت یک ارزش همگانی حضور داشته باشد که همین الان نیز حضور دارد. امام امت در سخنانشان به

حق ما میشود. این طوری نیست که در داخل کشور خطوط انحرافی سرکوب و از بین رفته باشند و خط اصیل اسلام حاکم شده باشد و در نتیجه ما به خودمان و ساختن داخل کشورمان فکر می‌کنیم، بدون اینکه نظری به بیرون مرزها داشته باشیم. سر نوشت ما با سر نوشت همه مسلمانان جهان پیوسته است. اگر روزی قدرتهای استکباری بتوانند بطور صد درصد نیروها و حرکت‌های اسلامی در جهان را سرکوب بکنند، یقیناً همان موقع انقلاب اسلامی ما را هم خواهند توانست شکست دهند. برای همین من فکر می‌کنم که مخصوصاً جراید و روزنامه‌ها دائم باید ذهنیت مردم ما را بصورت مسائل همگانی مسلمانان جهان توجه دهنده این یک نکته است. یک نکته دیگر این مسئله است که ما دائم در تحلیلهایی که از جریانات یکساله گذشته داریم باید این مسئله و واقعیت را تبلیغ بکنیم که این انقلاب بستگی به افراد ندارد. گرچه مردم ما این مسئله را باور کرده‌اند ولی من فکر می‌کنم در تذکر این موضوع به ملت ما سودهایی زیادی نهفته است. همه ملت بطور عمیق باید این مسئله را احساس بکنند که اگر این

طرف دیگر دقیقاً در سطح کشور می‌بینیم بخاطر اینکه زنجیر از دستهای مستضعفین جامعه باز شده، استعداد های عظیمی در حال شگفتی است و همین شگفتی استعدادهاست که میتواند این انقلاب را استمرار ببخشد و آنرا غنابخشد از اینکه این نظام بستگی به ۲ وزیر، ۵ وزیر و یک هیئت دولت یا یک عده نماینده گرچه خیلی هم عزیز باشند ندارد. آن نیروئی که در میان ملت و توده‌های میلیونی بسا خاسته است به هیچوجه قابل قیاس با نیروهای فردی نیست.

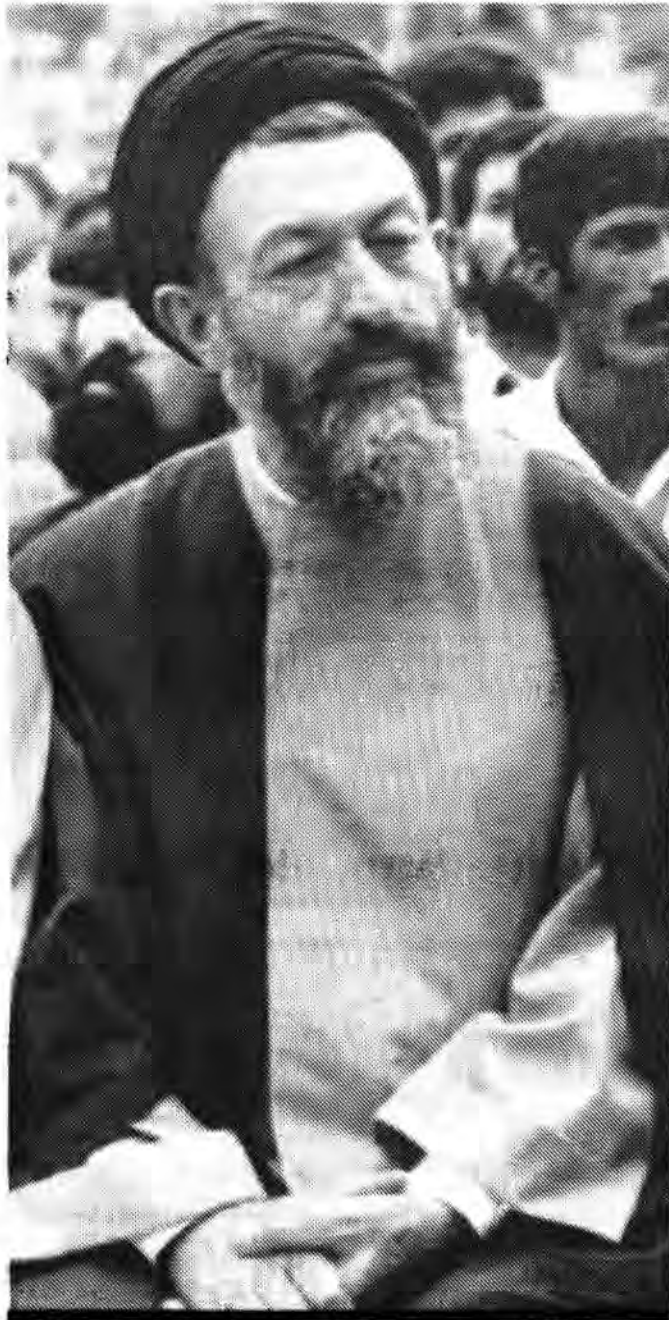
افراد ممکن بود که در اوایل انقلاب نقش تعیین کنندهای بصورت هادی داشته باشند ولی زاینده‌گی انقلاب به شکلی است که الان خودش را از این مسئله رها کرده است. اگر تا موقعی که ارزشهای الهی در جامعه ما و توکل بر خدا حفظ بشود و ما خودمان بدست خویش غل و زنجیرهایی به استعدادها نزنیم و بگذاریم این شگفتی همچنان ادامه داشته باشد، یقیناً این انقلاب تظاهر حضرت مهدی(عج) ادامه پیدا خواهد کرد.

آنگاه برادر میرحسین موسوی نخست وزیر پیرامون شخصیت

شرکت می‌کردند من با ایشان بیشتر آشنا شده بودم در آن مجالس معمولاً بحثهای سیاسی مبارزات سیاسی که چکار باید کرد؟ و از این قبیل مسائل حساس روز مطرح می‌شد و تصمیم‌هایی هم گرفته می‌شد منتهی آن موقع مرکزیتی برای مبارزه وجود نداشت افرادی که در آنجا شرکت می‌کردند چه بسا خودشان در گروههای کوچکتر فعالیت‌های سیاسی داشتند. برای اولین بار که بطور جدی و نسبتاً مفصل با ایشان برخورد داشتم و در باره مسائل سیاسی بحث شد و تصمیم گیری‌هایی شد، آن موقع بود که ایشان تشریف بردند آمریکا و من هم چند ماهی بود رفته بودم آمریکا ایشان در واشنگتن مهمان ما بودند یعنی این اقتضای راه ما بوده بودند که بیایند منزل ما و ظاهرآ در این مسافرت ایشان دوسه تا هدف مشخص رادنیال می‌کرد که یکی تهیه امکانات برای حرکت داخلی بود و یکی آشنا شدن با افراد واحتمالاً پیدا کردن افرادی که بتوانند بصورت متشکل با هم کار بکنند یعنی در حقیقت مقدمه چینی برای تشکیل حزبی که بعداً حزب جمهوری اسلامی نام گرفت.

ایشان مسافرت خود را از آنجا ادامه داد و اتفاقاً من همان ماه به

هفتم تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت مادر آن، تعیین شد



● گذشت زمان و استمرار جمهوری اسلامی ابرقدرتها را از گروهکها مایوس کرد.

● احساس شهادت طلبی در بین ملت ما بعد از حادثه ۷ تیر است که شکوفا میشود.

● احساس شهادت طلبی ضامن پیروزی رزمندگان ما در جبهههاست.

ندیدم کسی به ارزیابی درست اهمیت این کتابها بپردازد و کتابهایی که با استفاده از تناقضاتی که در رژیم سابق وجود داشت امکاناتی که وجود داشت بازیرکی تمام یک زیرکی عمیق اسلامی و با استفاده از فرصت بسیار خوبی که بدست آمده بود این کتابها نوشته شد که بخاطر اینکه تیراز بسیار بالایی داشت دست دانش آموزها می رسید هنوز رژیم نسبت به آن کتابها حساس نشده بود من فکر می کنم در دگرگونی و تحول فکری دانش آموزان نقش عمیقی را داشت و مسلماً این کتابها در گرایش این جوانها به انقلاب نقش عمده داشتند تا وقتی که می بینیم در روز هفده شهریور تا پیروزی انقلاب دانش آموزان و جوانها در سنین ۱۸-۱۷-۱۶ و پانزده تا بیست و سه سالگی با این کتابها آشنا شدند و این کتابها اثرات زیادی در این زمینه داشته نقش ایشان در رابطه با روزنامه ها

باز هم گسترده بود ماهرموقی به مشکلی برخورد می کردیم با ایشان تماس می گرفتیم درموضع گیریهای اساسی اگر اشکالی پیش می آمد شک و تردیدی برای ما پیش می آمد به ایشان رجوع می کردیم.

بقیه در شماره آینده

گسترش مبارزات و گسترش ایدئولوژی اسلامی ریشه می یافت مطلب می یافت

خوبیستن داری عمیق در مقابل توطئهها

در مورد خصوصیات اخلاقی ایشان خیلی خصوصیات هست من فقط به یک ویژگی اشاره کنم که روی من اثر خیلی زیادی می گذاشت یکی مسئله خوبیستن داری واقعا عمیق ایشان بود در مقابل حوادث گفتارها توطئه ها اتفاقات و نظایر اینها که همیشه احساس می کردند این اتفاقات تاثیری در ایشان بوجود نمی آورد خیلی سنگین و قوی با مسائل روبرو می شد در مقابل مسائل احساس دهره نمی کرد همیشه در برخورد با مشکلات توطئهها حتی حملات یک برخورد نیرومند اسلامی از خودشان نشان می داد و برخوردی کنترل شده و حساب شده بود در عین حال با اینکه ایشان در نوک پیکان حملات دشمن قرار داشت که بنظر می آمد ضدانقلاب تمام گروهکها ایشان را محوری کردند که در غالب آن به تمام حرکت انقلاب اسلامی حمله بکنند، من چه در

ایران برگشتم بعد از برگشت ایشان به ایران دعوتی از طرف شهید مظلوم شد برای شرکت در حزب آن موقع هنوز معلوم نبود که اسمش حزب جمهوری اسلامی گسداشته شود اساسنامه اش داشت نوشته می شد آن موقع من توی جنبش مسلمانان ایران فعالیت می کردم.

نقش پیوند دانشجوی و روحانی

با من به تنهایی بطور مشخص صحبت شد و با بعضی از آن برادران که در آن جنبش فعالیت می کردند به آنها هم پیشنهادهایی شد صحبت هایی شده بود پیش نویس اساسنامه در اختیار من قرار گرفت که روی آن فکر کنم منتهی حرکت تند انقلاب فرصت این را نداد که بطور مشخص آن مسئله را دنبال بکنم ولی در همان روزهای قبل از انقلاب این ارتباطات ادامه داشت تا اینکه حزب پایبندی گذاشته شد و قرار شد که اعلام شود من از طریق شهید باهنر که آشنائی بیشتری داشتم و سابقه دورتری با ایشان داشتم دعوت شدم که در شورای مرکزی حزب شرکت بکنم بعد از عضویت من در حزب همکاری گسترده من با ایشان شروع شد که در آن مورد صحبت خواهم کرد. کلاً شی ایشان در رابطه با پیوند دانشجوی و روحانی بسیار گسترده و عظیم بود و علت آنهم این است که ایشان با جوش فکری به مقدار وسیعی آشنا بود با جوانان برخورد گسترده ای داشت مدتی که ایشان در آلمان بودند طبیعتاً برخوردشان با دانشجویها بود تجربه ایشان در برخورد با دانشجویان بیشتر بود. شجاعت فکری داشت در اندیشه به معنای واقعی شجاع بود در اندیشیدن و آزادانه اندیشیدن و طبیعی است که نیازهای حقیقی و واقعی دانشجویان را خوب درک می کردند مخصوصاً اگر توجه کرده باشید در سالهای ۴۹-۴۸ تا سالهای ۵۶ مبارزات بیشتر در میان دانشجویها بود که یک تحرک خاصی داشت نه اینکه در میان توده این زمینها وجود نداشته باشد ولی بنظر می آید در آن مرحله بخاطر ویژگیهایی که محیط دانشگاهی داشت دانشجویان بیشترین تحرک فکری و ذهنی و مبارزاتی را نشان می دادند. ایشان به همین دلیل نقش بسیار عظیمی را در ارتباط با دانشجویان و روشنفکران مسلمان بازی کرد.

شما اگر توجه کنید قبل از انقلاب که در حقیقت محیط روشنفکری دست مسلمانان نبود می شود اینجین برداشت کرد که ایشان در حقیقت جزو پایه گذاران اصلی حرکت روشنفکری در میان گروههای اسلامی است. البته در این رابطه به شهید دکتر شریعتی باید اشاره کرد که نقش عظیمی داشت منتهی بخاطر اینکه دکتر غیراز اینکه خودش روشنفکران را در



● پس از پیروزی انقلاب، دشمنان سعی کردند که حزب جمهوری اسلامی و شهید مظلوم بهشتی را تبدیل به یک ضدارزش نمایند.

● سر نوشت ما به همه مسلمانان جهان بستگی دارد.

تشکل نوین اسلامی

ایشان در حزب بصورت یک ستون نیرومند برای این خیمه بزرگ حساب میشود در تمام بحثها حضور داشت به همه نیرو امیداد بطور همه جانبه در حزب شرکت میکرد با اینکه بسیار مشغول بود و مسئولیتهای بسیار سنگینی را به عهده گرفته بود در خارج از حزب مسئله تشکل را یعنی تشکل اسلامی نوین را به هیچ وجه اندک نمی شمرد بلکه در جزئی ترین امور تا مسائل کلی بصورت فعال در پیشبرد حزب دخالت میکرد من یادم نمی رود دو سه ساعت قبل از آن اتفاق در شورای مرکزی، من روزنامه بودم بعد قرار بود که من بیروم در کابینه بعد مسئله سردبیری روزنامه مطرح بود و سه تا اسم نام بردیم من تلفن کردم خدمت ایشان که در مورد آن دو سه نفر حرف بزنیم رفتیم با ایشان صحبت بکنیم اتفاقاً همان موقع شورای مرکزی داشت تشکل میشد یا شهید ماهوتیان بود و یکی دو سه تا از برادران بودند آنهم خیلی خوشحال بود میگفت حتی هیچ موقع بهشتی را مثل آن موقع سرحال ندیده بودم بعد از آقای مالکی راجع به جزئیات



گفت همانجا که آقای دوزدوزانی این را گفتند آرزو کردم که اولین شهید این هیئت دولت من باشم پس از آن شب هم بارها میشد که من دیدم وقتی تشییع جنازه شهداء را در رادیو و تلویزیون نشان میدهند و بخصوص وقتی مال آقای چمران را در تلویزیون نگاه میکرد نگاهش توأم با حسرت بود و شاید سه یا دو روز جلوتر از شهادتش که تسوی اتناق نشسته بود وقتی چشمش به اتناق و اطراف افتاد برگشت گفت تازه گی احساس می‌کنم از تمام این چیزها بدم می‌آید و باز شاید یکی دو روز جلوتر بود وقتی داشتیم با هم صحبت میکردیم ناگهان دیدم حواسش به جای دیگر رفت که در این مورد سؤال کردم بعد برگشت گفت فکر می‌کردم اگر من نباشم شما چگونه خواهید بود؟ او واقعا آرزوی رسیدن به شهادت را داشت و شدیداً به دکتر بهشتی عشق میورزید»

پای صحبت فرزندان شهید

تصویری که از یک پدر در طی سالیانی بر سرایش قلب فرزندانش نقش می‌بندد، شاید واقعی‌ترین و گرانبه‌ترین چهره‌ای باشد که از آن

می‌زد ناراحتی او از من این بود که من اصلاً قدر پدرم را نمی‌دانستم یکی این بود که به من می‌گفت صبحها بلند شو قرائت را بخوان، چند بار برنامه برایم تهیه کرد ولی خوب من نمیفهمیدم همیشه یک کاری میکردم از زیرش دربروم همیشه سعی میکردم که من و برادرم را و خواهرهایم را با یاور در راه اسلام مکتب شهادت و ایستادگی یادمان بدهد. مثلاً یک موعظی بود که خواهرم حتی هفت سالش نبود با اینهمه خیلی اصرار داشت به حجاب او، خیلی سعی میکردم که در دوران اسلام کوشش بکنم همیشه در این اواخر ساعت ده شب می‌آمد منم تا آنموقع سعی میکردم که بیدار باشم بعد یک ساعتی با هم بودیم، تا ساعت یازده با همونیم بعد می‌گرفت می‌خوابید، یادم است که شبی که پدرم فردا شش شهید شد من فقط حدود نیمساعت پدرم را دیدم چهار ساعت پدرم بلند شد و برای نماز من را بیدار کرد و من که نماز را خواندم خداحافظی کرد و رفت بعد یکی از صحبتهای پدرم که همیشه در گوشم زنگ می‌زدن وقتیکه روزهای اولی بود که دم درخانه سعی میکردند که

عملکرد سازمان بهزیستی در دوران سرپرستی شهید فیاض بخش

سازمان بهزیستی از زمانی که بعنوان نهادی مستقل شروع به کار کرد سرپرستی جزو دکتري فیاض بخش را بیاد نمی‌آورد یکی از کسانی که اصرار بر لزوم جدایی بهزیستی از وزارت بهداشت داشت، شهید فیاض بخش بود که بعد از جدایی این سازمان از وزارت بهداشت، به عنوان سرپرست آن مشغول به کار شد و اکنون سازمان بهزیستی خود را بی سرپرست و محروم حس میکند چرا که اکنون جای دکتر فیاض بخش و شهید دیگر عباس ارشاد خالی است سازمان بهزیستی سازمان نوبائی است با مسئولیت سنگین ارائه تامین اجتماعی به میلیونها معلول جسمی و ذهنی، سازمان بهزیستی در تاریخ ۵۹/۴/۲۴ از وزارت بهداشت جدا

۵۹ کارهای مهمی انجام شده است که به اختصار در اینجا آورده میشود. سازمان بهزیستی در مدت ۶ ماه مرکز آموزش معلولان توانبخشی دکتر شریعتی را احداث و مورد بهره‌برداری قرار داده است که در این مرکز دختران عقب مانده جسمی حرفه‌آموزی میشوند. هم چنین دهکده توانبخشی قصر فیروزه برای آموزش حرف مختلف برای پسران تجهیز شد و مورد استفاده قرار گرفته است. تجهیز و احداث مرکز جدیدی در کهریزک برای معلولین جنگ نیز یکی دیگر از اقدامات سازمان بهزیستی است که این مرکز مجهزترین مرکز فیزیوتراپی در خاورمیانه است. سازمان بهزیستی ۲ مرکز ستادی دارد که یکی را به دانشکده توانبخشی و یکی دیگر را برای نگهداری کودکان عقب مانده ذهنی اختصاصی داده است که از این راه ماهانه ۲۵۰ هزار تومان برای سازمان صرفه جویی شده است. یکی دیگر از اقدامات موثر سازمان بهزیستی اجرای بیش از ۷۵ طرح عمرانی و ساختمانی برای مراکز معلولین، مرکز رفاه و برای سالمندان در شهرهای مختلف ایران است که این پروژهها اعتباری در حدود ۱۰

اویا اور جنوب شهر یها بود

او خود در جنوب شهر دنیا آمده بود و در آنجا بزرگ شده بود او میدانست یک جنوب شهری محروم با چه مشکلاتی به مدرسه می‌رود و با چه سختیهای به دانشگاه راه پیدا می‌کند تا سرانجام یک طبیب از کار درآید، او دهها بچه و طفل آن کارگر پائین شهری را دیده بود که وقتی بیمار می‌شدند کسی نبود که به دادشان برسد. او همه ایستها را دریافته بود و به همین علت بلافاصله وقتی از دانشگاه فارغ التحصیل شد، مطب خود را در جنوب شهر گشود و به مداوای مردم محروم آن منطقه پرداخت. او بشدت به این مردم عشق میورزید، درد آنها را درک می‌کرد و با تمام وجودش به وضع آنها رسیدگی می‌کرد.

شهید فیاض بخش در مطب خود در خیابان تیر دو قلو (۱۷ شهریور) روزانه بیش از ۱۸ ساعت بطور مداوم کار میکرد و وقتی هم که از کار سخت فراغتی می‌یافت به درس خواندن می‌پرداخت تا تخصص جراحی خود را بگیرد و پیش از پیش بتواند خود را در خدمت بیماران قرار دهد. حتی دوران سپاهی گری شهید نیز پر از خاطره و ایثارگری او برای مردم تفرش و رودبار بود و بعدها با گذشت زمان نیز مردم این منطقه خاطره دکتر فداکاری را که در دوران ۲ ساله سپاهیکاریش از هیچ کوششی برای آنها دریغ نکرد، از یاد نبردند. شهید فیاض بخش بعد از گرفتن تخصص در رشته جراحی به مدت ۴ سال بطور رایگان در بیمارستان کمک شماره ۳ به جراحی و طبابت بیماران نیازمند مشغول بود و در کنار تمام این مشغولیتها و گرفتاریها از مطالعات و جلسات مذهبی با زهمی‌مانند همسرش می‌گفت: یادم هست در کنار همه آنها به مطالعات مذهبی شادیدا می‌رسید حتی از آن فرصتهایی که بین مریض دیدنها که اگر سه دقیقه با پنج دقیقه فاصله می‌شد آنها هم نمی‌گذاشت همبظوری بگذرد، با شروع انقلاب دیگر کارها و فعالیتهای شهید مشخص به جریانات انقلاب شد و دیگر مریضه‌های او را محرومین تشکیل میدادند که مورد حمله

مرد بتوان یافت از آنرو مشتاقانه پای صحبت یکی از فرزندان شهید فیاض بخش می‌نشینم.

سوالله الرحمن الرحيم ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

من تقریباً از سال ۵۱ که پدرم را تشخیص میدادم و می‌شناختم پدرم خیلی دلش می‌خواست که یک انقلابی صورت بگیرد بخاطر اینکه اسلام داشت از بین میرفت خیلی دلش می‌سوخت برای همین سعی می‌کرد همیشه من را با اسلام آشنا

مرد بتوان یافت از آنرو مشتاقانه پای صحبت یکی از فرزندان شهید فیاض بخش می‌نشینم.

سوالله الرحمن الرحيم ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

من تقریباً از سال ۵۱ که پدرم را تشخیص میدادم و می‌شناختم پدرم خیلی دلش می‌خواست که یک انقلابی صورت بگیرد بخاطر اینکه اسلام داشت از بین میرفت خیلی دلش می‌سوخت برای همین سعی می‌کرد همیشه من را با اسلام آشنا

۹۵ میلیارد ریال دارد و تاکنون ۹۵ درصد این پروژهها به اتمام رسیده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و بقیه بیش از ۵۰ درصد کارهای ساختمانی‌اش به پایان رسیده است. تجهیز، بهبود وضع و رفع مشکلات آسایشگاهها و مراکز نگهداری معلولان و بی سرپرستان و وظایف عمده سازمان بهزیستی است که این سازمان تاکنون چندین خانه از خانه‌های مصادره شده را به همین منظور تجهیز و تبدیل به مرکز رفاهی برای معلولان کرده است از جمله خانه نمازی تجهیز شده و بصورت مرکزی جدید جهت پذیرش و اسکان معلولان ایزوله از سن ۴ الی ۱۴ سال با ظرفیت تقریبی ۱۰۰ نفر مورد بهره برداری قرار داده است هم چنین تجهیز شروع بکار مرکز فیزیوتراپی انجمن حمایت کودکان که در حال حاضر آماده پذیرش بیکاران و افراد نیازمند به خدمات فیزیوتراپی است و از این طریق توانسته است ارائه خدمات توانبخشی را به نیازمندان افزایش دهد این مرکز روزانه بطور متوسط ۱۰۰ نفر را مورد فیزیوتراپی قرار میدهد، تجهیز مرکز معلولان جنگ (نارنجستان) با ظرفیت ۷۰ نفر نیز از گامهای موثر در کاهش دادن زاینهای ناشی از جنگ تحمیلی بوده است. حمایت مالی و امداد به ۳۰۰۰ خانواده نیازمند و بی سرپرست در تهران بطور مستمر و ماهیانه از دیگر اقدامات موثر سازمان بهزیستی در بدو شروع کار این سازمان است که تا حدودی فشار فقر را در خانواده‌های نیازمند کمتر کرده است این مستمری بنا بر تعداد افراد خانواده و نیاز آنها مقرر می‌شود و حداقل ماهی ۷۵۰ تومان و تا ماهی ۲۰۰۰ تومان نیز داده میشود.

مصاحبه با همسر شهید فیاض بخش

در اینجا پای صحبت همسر شهید فیاض بخش می‌نشینیم که به سئوالات ما پاسخ داده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

کلا چون سئوالات در رابطه با زندگی یک شهید است و نه به عنوان یک همسر بلکه به عنوان یک شهید

● فیاض بخش بعد از گرفتن تخصص در رشته جراحی به مدت ۴ سال بطور رایگان در بیمارستان کمک شماره ۳ به جراحی و طبابت بیماران نیازمند مشغول بود.

● شهید فیاض بخش در مطب خود در خیابان تیر دو قلو (۱۷ شهریور) روزانه بیش از ۱۸ ساعت بطور مداوم کار میکرد.

● مجروحین حوادث جمعه خونین شاهدان خوبی هستند بر تلاش شهید فیاض بخش که حتی با قیچی خیاطی به درمان مجروحین می پرداخت

سروقت می‌خواند و به ما هم تاکید می‌کرد که قرآن بخوانید و نماز هایتان را سروقت بخوانید چون امام زمان شما که نماز سروقت بخوانید خیلی دوست دارد.

با فقیران مانند یک پدر رفتار می‌کرد و با آنها کمک میکرد مانند حضرت علی بود که وقتی از دنیا رفت همه می‌گفتند که این کی بود که شبها می‌آمد دم خانه بجا غذا می‌داد.

شهید فیاض بخش سه روز قبل از شهادتش در جلسه مدیران ستادی بهزیستی خطاب به مدیران اظهار داشته بود، در تشکلات بجای فرد باید سیستم کار کنید، سعی کنید نیروهای را که احتیاج دارید بسازید و سیستمی بسازید. که اگر یک نفر نبود دیگری بجای او بتواند خدمت

کند کارهای زیادی بما یاد داد یکی از آنها نماز جعفر طیار بود بعد یکی نماز غفیله بود، از این چیزها که الان بعضی از پیرمردهای ما خبر ندارند از آن خیلی ما را آشنا کرد.

یکی از خصوصیات پدرم این بود که خیلی دلش برای فقر می‌سوخت، میوه‌های گران را به هیچوجه نمی‌خرید همیشه معیشت بر این بود که خودش را با انقلاب سازگار بکنند. وقتیکه به مطبش می‌رفت همیشه با آن کارمندان مطبش شروع میکرد به آنها درسهایی از قرآن یاد دادن یادم هست در زمان انقلاب دوفقر از کسانی که از زمان سربازی با او بودند، با او درسبها بهداشت بودند می‌آمدند خانه و به آنها درس قرآن یاد می‌داد، همیشه با من صبحها می‌نشست و حرف

می‌خواهیم راجع او صحبت بکنیم، سعی می‌کنم از این دید این مسئله را بررسی کنم. ما آیهای در قرآن داریم که خداوند چهار دسته را به عنوان الگوهای اجتماع در قرآن روشن می‌کند و می‌فرماید هر کسی که اطاعت از خدا و رسول بکند به این چهار دسته که الگوهای واقعی هر اجتماعی هستند ملحق می‌شود یکی از آن الگوهای چهارگانه شهیدان هستند که اینها بواقع الگو قرار می‌گیرند و مردم، آنهایی که در طریق صراط مستقیم هستند معمولاً بدنای اینها می‌روند آنها تنها دستمای هستند که نه تنها مدیون به اجتماع نیستند بلکه به واقع اجتماع به آنها مدیون است یعنی آنها با ریخته شدن خونشان زمینه‌ساز برای فراهم می‌کنند برای رشد و برای تلاش بقیه گروهها، حالا چه صدیقین، چه صالحین و به نظر من حتی نبیین یعنی اگر شهیدان نباشند آن وحی الهی هم که به نبیین رسیده نمی‌تواند به مردم برسد چون طاقوتها و شایطین هیچوقت و هیچ زمانی دست از سر مردم و دست از سر حق گویان بر نمی‌دارند لذا آن نقش اساسی را همیشه شهیدان بازی کرده‌اند و می‌بینید که معمولاً یک نبی و یک امام هم به درجه شهید شدن و شهادتشان افتخار می‌کنند و از همین نظر هم است که معمولاً زندگی‌شان پیچیده می‌شود و به عنوان یک الگو در اختیار دیگران قرار داده می‌شود. تا دیگران نتوانند راه آنها را پیش بگیرند و بروند. در سوره والعصر باز ما خصوصیات یک انسان را به طور کلی می‌بینیم که همه آنها در ضرر و زیانکاری هستند به غیر از یکدسته که چهار خصوصیت در زندگی‌شان هست که مسلماً شهیدان جزء آنها هستند. پس می‌توانیم زندگی شهید را بر مبنای این سوره بازگو کنیم و در مورد آن صحبت کنیم یعنی یک شهید مسلماً در زندگی ایمان، عمل صالح سفارش به حق و سفارش به صبر که در این سوره به عنوان چهار خصوصیت یک نفر انسان سودمند به او نظر شده است را دارا می‌باشد. دکتر هم جدای از اینها نبوده دکتر یک شهید بوده و می‌بینیم که امام در مورد شهیدای حزب نظر می‌دهند که اینها جزء ابرار بودند خلاصه این ۷۲ تن شهید را امام به عنوان ابرار به مردم می‌شناساند و زندگی دکتر را وقتی مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که این چهار خصلت در او وجود داشت ایمان به معنای واقعی و یک ایمان حقیقی که هیچوقت آن را از کارش سست نکرده و باز نداشته همین ایمان در جهت مختلف زندگی‌اش بیچشم میخورد در زندگی‌های شخصی و خصوصی و زندگی‌های اجتماعی و در مسائل عبادی و در مسائل خانوادگی یعنی این ایمان در تمام نقاط زندگی دکتر وجود داشت بعد از ایمان عمل صالح بود یعنی در هر جایی کاری را متناسب با همانجا انجام داد یعنی وقتی انسان در اجتماع قرار میگیرد کار صالح آن است که به درد اجتماع بخورد وقتی در خانه قرار میگیرد کار صالح آن نیست که به درد اجتماع بخورد بلکه کار صالح آن است که به درد سازندگی و رشد خانواده بخورد و باز در مورد خود انسان وسیله ساختن خود انسان شود و باز تو اصولاً بحق و توابی‌الصبر یعنی حق را شناختن و خود به حق عمل کردن و دیگران را سفارش کردند و این باز جهات مختلف پیدا می‌کند و وقتی آدم در اجتماع قرار می‌گیرد یک سری حقیقی است که باید تابش باشد و آنها را بشناسد و دیگران را به او سفارش کند و در منزل که قرار میگیرد باز به همین صورت در مورد خودش یعنی مسائل شخصیش، باز حق به صورت دیگری جلوه‌گر می‌شود و انسان باید تابعه حق باشد و تبعیت بکند از حق، در ضمن صبر

هم همینطور یعنی صبری که انسان ممکن است در زندگی خانوادگی پیش بیاورد فرمش فرق می‌کند با آن چیزی که در زندگی اجتماعی پیش می‌آید یا فرق می‌کند در مسائل شخصی خودش هر جایی نیاز به یک نوع صبر است و یک نوع شکیبایی و پایداری، صبر اگر واقعاًش را بنخواهید پایداری و تحمل است نه اینکه سکوت کردن و بی‌حرکت نشستن و با مشکلات دست و پنجه نرم کردن و بعد در مقابل آنها پایداری و تحمل نمودن. حالا اگر بیائیم از این جهات در مورد دکتر صحبت کنیم من یک مختصری از این حالتها متناسب با این آیه برایتان بگویم البته نمی‌دانم من تا چه اندازه لیاقت شناساندن این شهید را دارم در مورد مسائل شخصی دکتر درست من بگویم که یک شاگرد کوچکی از امام علی بود یعنی همینطور که ما در مورد امام علی می‌گویم که فردی بود چند بعدی یعنی در یک بعد و خط بخصوص فقط حرکت نداشت بلکه در تمام جهات هم پیش داشت و هم حرکت یعنی نه تنها دکتر بلکه تمام شهیدای دیگر هم بدینصورت بودند یعنی اینها افرادی نبودند که فقط بروند به دنبال مسائل عبادت نظیر نماز و روزه، مسائل عبادی را از هر طرف بررسی می‌کردند و دنبال می‌رفتند و همگی آنها هم در این حال تقریباً شبیه بودند منتهی کم وزیاد داشته متناسب با خانواده‌هایشان هم فرق می‌کرده. دکتر کلاً در یک خانواده مذهبی بدنیا آمده بود لذا به مسائل عبادی بخصوص عبادی شخصی شهیدان علاقمند بود یعنی برگزار کردن مراسم مذهبی فقط مختص به خودش است تلاوت قرآن به صورت فردی و شخصی دعاها را خواندن و پی گیری کردن یعنی دعا همیشه بمنزله سرسخه است و اگر کسی فقط خواند و از آن به عنوان یک دوا برای درد استفاده نکرد آن فایده‌ای نخواهد بخشید دکتر معمولاً دعاها را می‌خواند و عجیب مفید بود که در خواندن دعاها کوتاهی نکند یعنی دعای ماه رمضان را حتماً به موقع بخواند و سایر دعاها را دیگر و اکثر این دعاها را از حفظ بود و انجام می‌داد.

مسائلی که واقفا ملموس بود مخلوط نکند و من را نسبت به آن مسئله گرایش ندهد یعنی خیلی راحت می‌توانست مسائل را از طریق خود شناساندن حق جویری مطرح بکند که اگر چه من مخالف بودم خیلی زود پرمی‌گشتم و به آن راه گرایش پیدا می‌کردم خلاصه زمانی که ما باهم

وقتی من مقایسه می‌کنم با پدرانی که در اطراف خود هستند می‌بینم که خیلی فرق دارد یعنی بجای اینکه فقط یک پدر باشد هم پدر بود توی خانه هم دوست بود و هم واقفا راز دارویک حالتی در بچه‌های من بوجود آمده بود که اگر چه من یک مادر بودم و او یک پدر به سمت او بسرای درد و دل بیشتر

پدر متوجه بشود مورد بازخواست و یک سری تنبیه‌های شدید قرار بگیرند لذا خیلی راحت خطایی که کرده بود می‌رفتند به او می‌گفتند اما از همان جهت چند بعدی که گفتم سعی می‌کرد بچه‌ها را هم در ابعاد مختلف قرار بدهد یعنی از جهت ورزش زیاد روی بچه‌ها کار می‌کرد و هنگام آموزش خودش را به صورت یک همبازی درآورد و بکارهای مختلف علاقمندان می‌کرد و درلوی این کارها به بچه‌ها تعلیمات اسلامی هم می‌داد و در بچه‌ها یک اشتیاق و علاقه بوجود می‌آورد. او در مسائل مختلف روی بچه‌ها تکیه می‌کرد مسائل عبادی، سیاسی، ورزشی، بخصوص بعد از انقلاب سعی کرد بچه‌ها را بکشاند به آن سستی که بچه‌ها خودشان بتوانند عاملی باشند برای خود کفایی. مثلاً اگر بچه عروسک می‌خواست می‌گفت خودت بشین یک عروسک چوبی درست کن چون با این کار از ورود یک عروسک به مملکت کمک می‌کنی و با همین امکانات کوچک عاملی هستی برای خود کفایی و به اندازه خودتان در این مملکت کمک کرده‌اید و یک گوشه از درد مملکت را درست کرده‌اید و به همین طریق به بچه‌ها شخصیت می‌داد در مسائل سیاسی معمولاً واقعات اجتماع را در خانه مطرح می‌کرد و باز از پسر بزرگ خانه هم به عنوان یک صاحب نظر کمک می‌خواست مسئله سیاسی رسید و او را راهنمایی می‌کرد که مثلاً از فلان کتاب می‌توانی استفاده کنی و سه روز مهلت می‌داد به او و می‌گفت روز چهارم راجب این مسئله صحبت می‌کنیم یک همچنین برنامه‌هایی را برای بچه‌ها پیش می‌آورد اما کلاً نظرش این بود که شخصیت مرد را باید در شخصیت خانواده جستجو کرد و مرد اگر که نمی‌تواند زن و فرزند خودش را بسازد باید خیلی شک داشت نسبت به او به اینکه بتواند جامعه را بسازد ما خوب می‌دانیم که مرد نقش اصلی ساختن جامعه است و اگر دقت کنیم آقایان معمولاً از سنین که تقریباً می‌شود گفت ۱۵ یا ۱۶ سال دیگر. بهترین علاقه‌اش این است که در اجتماع قرار بگیرند کمتر مردی هست از این سنین که خودش را بتواند بسازد که در محیط خانه بماند بر عکس زن واقفا آرامش را در خانه احساس می‌کند مرد معمولاً آرامش را در اجتماع احساس می‌کند روی این حساب مرد یک حالت اجتماعی و جامعه ساز دارد.

دکتر معتقد بود که مرد وقتی می‌تواند در این کار نقش خودش را خوب بازی کند که توانسته باشد همسر و فرزندان خودش را بسازد و اگر کسی در آن زمینه نتوانسته کار بکند مطمئناً فرد موثری در اجتماع هم نخواهد بود. لذا سعی و کوشش در راه تعلیم و تربیت چه بچه‌ها و چه خود من بود و اندازه بود و تا آنجا که برایش امکانات بود کوتاهی نمی‌کرد و باز مسائل اجتماعی را هیچوقت به خانه نمی‌کشاند وقتی از در خانه وارد می‌شد آنچه که مربوط به اجتماع بود دیگر در خود اجتماع گذاشته می‌شد و وقتی وارد خانه می‌شد تمام آن مسائلی که لازم بود در همان اجتماع گذاشته شود فراموش شده بود البته مقداری که در خانه می‌آمد خیلی کم بود. ولی در همان مختصر زمانی که به خانه می‌آمد شدیداً مراقب افراد توی خانه بود مراقب آداب و معاشرت بچه‌ها بود و در همان نیم ساعت و سه ربع که سرسفره نشسته بودیم سریعاً هزارها مسئله را مطرح می‌کرد که آداب و معاشرت را به اینها یاد بده. مسائل عبادی و سیاسی را به آنها بگو منجمله مسائلی که لازم بود خودم در جریان باشم آنها را هم می‌گفت اگر به کمک او احتیاج

فرزند شهید فیاض بخش:

- پدرم کارهای زیادی بما یاد داد یکی از آنها نماز جعفر طیار بود
- یکی از خصوصیات پدرم این بود که خیلی دلش برای فقرا می سوخت
- همیشه به کارمندان مطبخ درسهائی از قرآن را یاد می داد



همسر شهید فیاض بخش:

- یاد ندارم که دکتر یکشب را حتی این اجازه را به خودش داده باشد که از مریضها رو بگرداند
- شهید فیاض بخش آرزو میکرد که اولین شهید این هیئت دولت من باشم.
- دکتر کسی بود که امام را به معنای واقعی یافته بود.
- دکتر معتقد بود که مرد وقتی می‌تواند در کار نقش خودش را خوب بازی کند که توانسته باشد همسر و فرزندان خودش را بسازد.



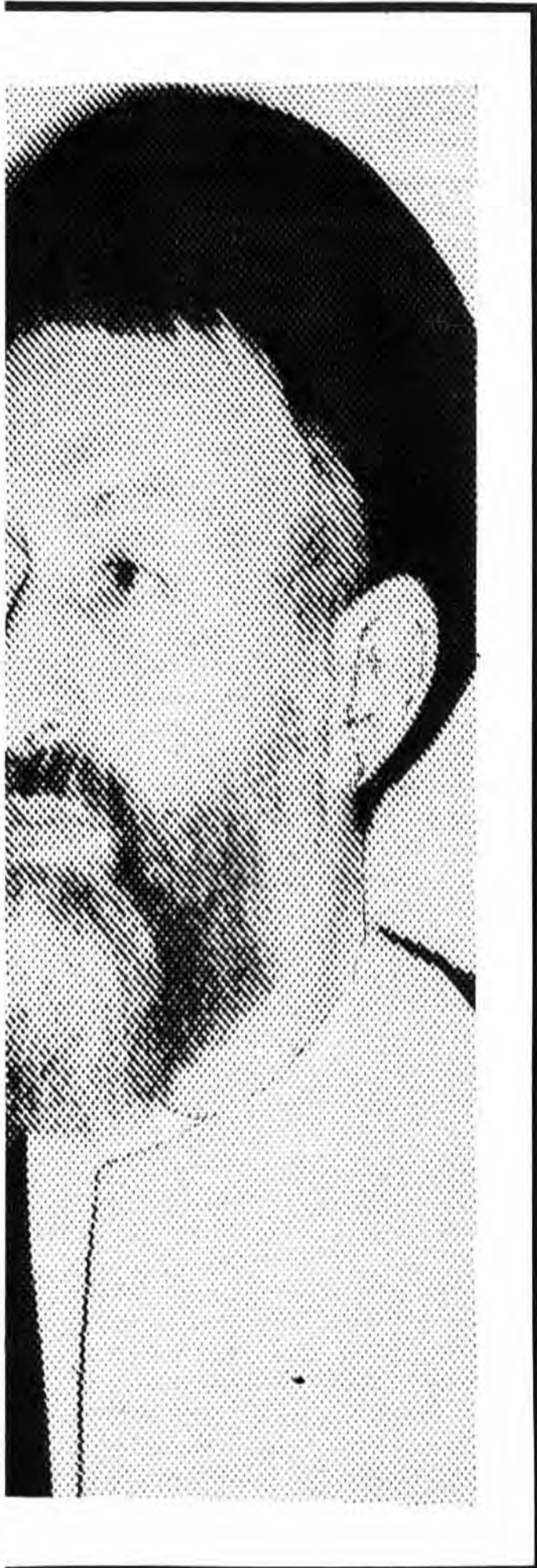
می‌رفتند تا به سمت من. بگذریم از اینکه هنوز بچه‌های من آنقدر بزرگ نیستند که احتیاج به یک راز دارویک کسی که برایش درد دل بکنند داشته باشند ولی از همان کوچکی احساس می‌کردم خیلی از مسائلی که از من پنهان می‌کردند راحت با پدرشان در میان می‌گذارند و هرگز ترس از این نداشتند که مثلاً اگر این کار خلاف را انجام دادند و

دکتر معتقد بود که مرد وقتی می‌تواند در این کار نقش خودش را خوب بازی کند که توانسته باشد همسر و فرزندان خودش را بسازد و اگر کسی در آن زمینه نتوانسته کار بکند مطمئناً فرد موثری در اجتماع هم نخواهد بود. لذا سعی و کوشش در راه تعلیم و تربیت چه بچه‌ها و چه خود من بود و اندازه بود و تا آنجا که برایش امکانات بود کوتاهی نمی‌کرد و باز مسائل اجتماعی را هیچوقت به خانه نمی‌کشاند وقتی از در خانه وارد می‌شد آنچه که مربوط به اجتماع بود دیگر در خود اجتماع گذاشته می‌شد و وقتی وارد خانه می‌شد تمام آن مسائلی که لازم بود در همان اجتماع گذاشته شود فراموش شده بود البته مقداری که در خانه می‌آمد خیلی کم بود. ولی در همان مختصر زمانی که به خانه می‌آمد شدیداً مراقب افراد توی خانه بود مراقب آداب و معاشرت بچه‌ها بود و در همان نیم ساعت و سه ربع که سرسفره نشسته بودیم سریعاً هزارها مسئله را مطرح می‌کرد که آداب و معاشرت را به اینها یاد بده. مسائل عبادی و سیاسی را به آنها بگو منجمله مسائلی که لازم بود خودم در جریان باشم آنها را هم می‌گفت اگر به کمک او احتیاج

داشتیم به ما کمک میکرد. و خلاصه تسلط کاملی در خانه داشت و در مورد همین مسئله بدنیت بگویم بچه‌های من در سنینی بودند که به پدر احتیاج داشتند و واقفا برای من عجیب بود که اینها ناراحتیشان همان دو روز اول و دوم بود یعنی گریه کردن و بهانه گرفتنها درست از روز سوم در خانه ما تمام شد و من هر وقت به این موضوع فکر میکنم احساس میکنم یک معجزه است اما تازگی وقتی می‌نشینم مسائل را رسیدگی میکنم و با بچه‌ها صحبت میکنم میبینم اینها در کمان از مسئله کار پدرشان به آنجا رسیده بوده است که می‌دانستند امکان این که یک همچنین مسئله‌ای پیش بیاید هست حتی دختر چهار ساله‌ام را چند روز پیش (وقتی طبق سفارش آقای خانمهای که گفت بعد از این بجای قصه‌های قدیمی داستان پدرانشان و شهید را برای‌شان بگویند) برای بچه قصه میگفتم و مسئله خودش و پدرش را برای او به عنوان قصه میگفتم و بجائی رسید که از او سوال کردم حالا به نظر تو وقتی پدر این بچه شهید شد او ناراحت شد یا نه، گفت نه، گفتم چرا، گفت خوب دنبال آقای بهشتی بود دیگر ناراحتی نداشت البته جمله‌ها در سطح بچگی خودش بود ولی مطلب این بود و این موضوع را حلای کرده بود برای خودش لذا او بچه‌ها را هم در جریان مسائل سیاسی و انقلابی قرار می‌داد و هم روح ایمان به آنها می‌بخشید و همیشه مسئله خدا پیغمبر و معاد و سایر مسائل در خانه ما مطرح بود و این بچه‌ها با آن پیش که پدرشان به آنها داده بود خوب توانستند مسئله شهادت پدرشان را درک بکنند و کوچکترین مسئله‌ای برای من ایجاد نکنند و چیزی که مهم است این است که واقفا اگر مردان ما میخواهند پدر باشند دقیقاً باید بدانند نقش پدر توی زندگی چه هست و بروند پی گیری کنند مسائل شهیدان و کار شهیدان را و گفتم که اینها الگوهای اجتماعی بودند اینها بروند دنبال زندگی آنها، اینها در هر جایی متناسب با همانجا نقش خودشان را بازی کردند و هر بسخوبی هم بازی کردند و هر کدامشان نمونه‌ای از حضرت علی و شاگرد کوچکی از او بودند خلاصه دکتر کسی بود که امام را به معنای واقعی یافته بود و متناسب با آن ایمان در هر جایی متناسب با همانجا کار انجام می‌داد و از خصوصیاتش این بود که آن شغل (پزشکی) را که بهر حال یافته بود تا آخرین ساعات زندگی فراموش نکرد و معتقد بود که این پزشکی از خون مردم است و من باید تا آخرین دقائق زندگی این کار را کنار نگذارم و به دنبال برنامه‌های دیگر بروم اگر هم می‌روم حتماً این حقی را که مردم به من دادند ادا کنم و دین مردم را بپردازم و آخرین لحظاتی را که شهید شد از مطب بیرون آمده بود. او در حالی که وزیر بود ساعتی که در وزارتخانه دیگر کار نداشت می‌رفت در مطب کار می‌کرد. در مورد ازدواج همسران شهیدان باید بگویم توی زندگی شهیدان که وارد می‌شویم و از همسران آنها سوال می‌شود که چرا ازدواج نمی‌کنید می‌گویند ما بدنای چه کسی برویم که بتواند جای آن همسر قبلی را بگیرد یعنی آنچنان آن همسر توانسته در زندگی آنها نقش داشته باشد که حالا به هیچ صورتی او راضی نیست با شخصی که دارای خصوصیات همسر قبلیش نباشد ازدواج کند ولی همسر شهیدان هم حاضر نیستند زندگی را طوری بگذرانند که اسلام و انقلاب قبول ندارد.

بهشتی جاودانه شد

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشادمی که از آن چهره پرده برفکنم
خورشید از پس ابرهای زمستانی، گرمای مهربان
خویش را- هر چند از حجاب- بر خاک سرد می تاباند و
سرود حیات را نجواکنان در گوش باد تلاوت می کند.
باد این سرود را، مستور و مست، بر شاخسارهای سرد و
زمستان زده عرضه می دارد تا حضور گرم و نورانی
خورشید را در دل عاشقانش، زنده سازد و درختان را-
اگر چه در حجاب سرد زمستان- اما در هوای گرم و
طلایی خورشید، ذوب می کند. درختان گرچه از
تابستان و پائیز خاطرهای روشن و خورشید را با



سید مظلوم

بسم الله الرحمن الرحيم
می دانم که او چقدر آه کشید. مرغان آسمان بهتر می دانند.

تنها شنیدم که یکروز در مان دردش را پیدا کرد. یکروز او با خود گفت می روم بهشت زهرا بدن پسر را از بهشتی مظلوم می گیرم. می گویند که او وقتی سراغ بهشتی را گرفت تمام چین های صورتش را در پیشانی جمع کرد و با اخم- و با لحنی طلبکارانه گفت:

- من پسر را از تو می خواهم. اگر بدن او را بمن رسانی که خوب- فیهالمراد- والا در مظلومیت شک خواهم کرد. این را جدی می گویم

این که می گویم افسانه نیست. واقعیت دارد. می خواهید باور کنید. به آن مادر بعد از ظهر که به خانه برگشت پیغام دادند بیابن فرزندت را ببر. این که می گویم افسانه نیست. واقعیت دارد. می خواهید باور کنید می خواهید باور نکنید اول بار که شرح این ماجرا را شنیدم با خود گفتم آخر تنها امام زاده مرا میدهند. بعد با خود گفتم مگر آن مظلوم که امامزاده ایست؟ با خود گفتم آخر امام زاده ها مقربین خاص درگاه خدایند. اما بعد پرسیدم مگر خیال کردی که بهشتی کیست؟

یکروز دیگر که بهشت زهرا رفته بودم مردم را دیدم که دست به تابلوی بالای سر مرحوم دکتر می زنند و آنرا به صورت می کشند. در دل مزاحی کردم. گفتم ضریح آئینومی هم حدیثی دارد.

پائین تر، زائری دیگر در گوشه ای بدنبال پنجره فولاد می گشت. گویا درد دلی داشت میخواست آنرا خصوصی به بهشتی مظلوم بگوید. کمی جستجو کرد و بعد ایستاد. شاید چشم او هم به خانمی افتاد که به پایه تابلو متصل شده بود و داشت با امامزاده مظلوم درگوشی صحبت میکرد. آن زائر فهمید که درد دلش را چگونه باید بگوید. اما بعد بانگاهی شاکی به مخاطبی که هر چه می گشت اورانمی بیافت

یکروز به مادری خبر دادند که تازه گلت پرورش. نمی دانم اسم پسر آن مادر چه بود. از سن و سال او نیز خبری در دست نیست. شاید جوانی ۱۸ ساله بود. شاید کمتر. شاید بیشتر.

بعضی وقتها، بعضی مادها وقتی که داستان شهادت جوانان را می شنوند بی اختیار سراغ پسر خود را می گیرند. او کجاست- اگر شهید شد من چکار خواهم کرد؟ اگر پسر شما شهید شود چکار خواهید کرد؟ هر کسی برای این سؤال جوابی دارد. اما اینکه در واقعیت چه رخ می دهد آنرا تنها خدا می داند.

بهر حال بگذریم. خدا بدعا دل آن مادر رحم کند. مرویست که وقتی خبر را به او دادند- تو گوئی به او الهام شده باشد- سراغ جسد پسرش را گرفت. شاید این عکس العمل طبیعی هر مادری است و شاید نه. شاید آن مادر داغ دیده می دانست که از بدن پسرش خبری نیست و شاید نه! بهر حال از آن بیکر تازه شکفته خبری نبود. مادر ضجه کرد. مادر آه کشید. مثل مرغ سر بریده پرپر می زد. مادر گریه کرد. برای پسرش زبان گرفت. مادر بر سر و صورت زد اما هیچ نشد که نشد. دل او آرام نمی گرفت. مثل مزرعه گندمی که تیر صاعقه خورده باشد تمام وجودش می سوخت.

مادر گفت باید کاری بکنم. چادر را سر کرد. با خود گفت می روم پزشکی قانونی. آنقدر می نشینم تا بدن پسر را بیاورند.

اما فایده نداشت. او نشست اما جسد پسرش از راه نیامد. با خود گفت می روم خانه هر کس که می شناسم. آخر من یادگار یوسفم را می خواهم. اگر جسدش هم پیدا شد شاید کسی دلش بحال من بسوزد و پیراهن او را بیاورد. اما بدلیلی که او خود بهتر می دانست از این کار هم منصرف شد. مادر در دل پسرش را صدا زد. آه که اگر بیانی! هر روز بهشت زهرا می روم. هر روز به تو سر می زنم. بالا سرت گل سرخی می کارم. هر روز گرد و خاک آنرا می گیرم. آه که اگر بیانی.

خویش را در جان انقلاب آمیخت و بی اعتنا به هیاهوی منکران، سیاهکاری‌های این قوم شب پرست را در روشنائی خویش به طلوع فجر برد. سرود انقلاب- استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی- را بی آنکه اثری از خویش بر جای گذارد، در گوش بادترنم کرد و دل عاشقان انقلاب را با عطر این سرود از زمستان بلا می‌رفت. منکران درهراس از درخشش این نور در شب ظلمانی‌شان، بر گونه مشتاقان سیلی یاس می‌زدند و اسکلت مصلوب بسیاریان در جای جای سرزمین انقلاب، گواه انکار خویش داشتند.

بهشتی آرام آرام سوخت و بر انقلاب از پس ابرهای فتنه و کین نور پاشاند. گاهی جرقه‌ای از گلام او در دامن ابر فتنه می‌گرفت و صاعقه وار شب پرستان را در هراس می‌افکند. و

بهشتی همچنان آرام آرام میسوخت تا یاد دوباره و حقیقت انقلاب را که عده‌ای در صدد مسح آن از خاطرها بودند، زنده سازد و این رهگذر، به انقلاب عطر و طراوت دوباره بخشد.

بهشتی آرام آرام سوخت و انقلاب را با سوختن خویش جانی دوباره بخشید تا در مصاف با اهریمنان باقی بماند و خود دلسوخته و امیدوار نظاره گر آینده گشت.

بهشتی آرام آرام سوخت و طراوت رنگین طلوعی دیگر را در آسمان انقلاب جلوه بخشید. او گرمی خود را بر قلب و زبان مردمی که هریک با بهشتی در درون، باقی مانده بودند، بخشید و اینچنین از کالبد خاکی خویش تهی گشت و همه جان در میان این ملت، جاودانه ماند.

بهشتی- این خورشید انقلاب سوم- با جدا شدن از حجاب خاکی خویش، از هیاهوی نامردمان دور گشت و در ضمیر این ملت رنج‌دیده، جاودانه ماند و رویش و طراوت این انقلاب را نیز جاودانه ساخت.

راه، ذوب می‌کند و شب ظلمانی زمستان را کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌سازد. سرود حیات به رنگ و ریشه درختان جان می‌دهد و همراه با نسیم از لابلای شاخسارهای سرد، می‌نزد و بر آنها گرمای ناپیدای خورشید را آشکار می‌سازد.

خورشید آرام آرام می‌سوزد و بهار را با سبز و سرخ رنگها از ذهن بیدار گیاهان می‌رویاند و سوخته از تف خویش، از کناری، جلوه‌های نگارین بهار را به نظاره می‌نشیند.

نظارگان می‌گذرند و مست از عطر و بوی بهاران و نقش و نگار باغهای رنگارنگ، خورشید را در پهنای روشن آسمان و در ذهن سبز درختان در نمی‌یابند، و خورشید آرام آرام می‌سوزد و به چمنزارها سبزی و به گلها سرخی می‌بخشد و تا زمستان دیگر، دور از یادها سفر سبز درختان را شاهد می‌ماند..... تا باز یاد او، یخ سرما و یخبندان زمستان را از پیکر درختان بستر.

مثل خورشید، مثل سیدالشهدا، امام و سرور شهیدان کربلاست که نور شهادت را با سوختن خویش به دفتر ایام سپرد و گل‌های خونین بسیار در ذهن کور و خسته‌ی در خواب رفتگان کاشت و بهاران بسیار را با خود زنده کرد... این بهاران هر بار با نور سوختن شمع وجود او و در هیئت دیگر به طراوت و سبزی نشست و آخر بار نیز در انفجار مجلس نور، در هفت تیر به میوه داد و زمستان خیانت منحرفین را در غلیبان خون هفتاد و دو شهید دیگر به رسوائی کشاند.

این بار بهشتی در هیئت حسین آمد و سوخت تا بهار را به دستهای نابوری که به فریب و خیانت جمعی که او را منکر بودند، ارزانی کند و چه خوش خورشید برفراز قامت‌هایی که هر کدام با فریاد ایران پر از بهشتی یاد او را در ذهن خویش زنده نگهداشته‌اند.

بهشتی از پس ابرهای خیانت خائنان، نور وجود

خود دارند و زمزمه نسیم در گوششان، نوید طلوع دوباره خورشید است، اما سرمای زمستان نیز سخت از باور خورشید درهراس است و آیه سردیاس را دیوانه‌وار بریدن شکننده درختان می‌کوبد و خورشید را در پرده انکار خویش می‌پوشاند. رویای خورشید در اسکلت‌های بلور آجین درختان افسرده می‌شود و طلائی خورشید از خاطره‌ی سبز درخت رخت می‌بندد، ولی خورشید آرام آرام در آسمان طلائی و روشن خویش می‌سوزد و از سوختن خویش به روزهای پراز نور و آفتاب راه می‌یابد.

ابرها از آسمان، جز یخ و سرما، به عزای خورشید مردگی درختان نمی‌آورند و اینچنین درختان را بیش از پیش از آسمان مایوس می‌کنند. اما خورشید آرام آرام می‌سوزد و گرمای خویش را به انفجار صاعقه‌ها می‌بخشد و در این سودا، گاه رگبارهای زمستان شوی ابر را بر تن افسرده زمین می‌بارد و تن رنجور درختان را از هجوم خویش آبدیده می‌سازد، و گاه نرم و پراز زحمت برزخ زخم هر تن درخت بوسه می‌زند و نوید طلائی خورشید را با درخشش خود بریادها زنده می‌سازد.

خورشید همچنان می‌سوزد تا صاعقه‌های نور را با بارش محبت باران بر تن زخمی درختان تداوم بخشد. یاد دوباره خورشید در خاطره‌های درختان زنده می‌شود و افسردگان از سفر سرد زمستان نابوری، به میهمانی طلائی خورشید می‌آیند، و خورشید همچنان می‌سوزد تا با بهار این میهمانی را هرچه باشکوه‌تر، حتی بر بلندای منکران خویش برافرازد..... و سرمازدگان را هنوز سرانکار است. خورشید در ذهن پوک و تهی از طراوت آنان افسانه‌ای بیش نیست و صاعقه‌های نور را نیز، چرا که آفت خشکسال وجودشان است.

خورشید در آسمان طلائی خویش آرام آرام می‌سوزد و خاطرهای سرمازده و اسکلت‌های بلور آجین درختان



شهید حسینی نائینی:

برای من شهادت را از خدا بخواهید

با همسر شهید حسینی نائینی به مصاحبه می‌نشینیم و سؤالیها را اینگونه با ایشان در میان می‌گذاریم:

س: سابقه آشنائی شما با شهید از کجا آغاز می‌شود؟

ج- ما بر اساس یک رفت‌وآمد خانوادگی که با شهید نائینی داشتیم باعث آشنائی ما شده بود و این نبود که ما ایشان را می‌شناختیم مرد مستدین و تحصیل کرده خوبی هستند پدرم موافقت کردند به ازدواج با ایشان و خود من هم چون خیلی به بالا بودن معلومات همسر آینده‌ام علاقه داشتم این توافق شد.

س: چه خصوصیتی در ایشان بارز بود؟ روابط عاطفی و خانوادگی شهید چگونه بود؟

ج- شهید حسینی از اولی که متولد شده بود همانطور که بارها می‌گفت با سختی و رنج بسیاری مواجه بوده و این سختی‌ها هم بیشتر به علت نبودن پدر که در سن ۴ سالگی پدرشان را از دست داده بودند و بطور کلی یک سرپرست دلسوز نداشتند این

و چون کارهایش بیشتر در رابطه با رضای خدا بود به همین مناسبت همیشه در کارهایش موفق بود خیلی ساده و بی‌آلایش بود و عجیب برای گفتن حقیقت بی‌تاب بود اگر حرف حقی بود به هر عنوان و جلوی هر کس و عدای بودند بالاخره حرف خودش را برای دفاع از حق می‌گفت و فوق‌العاده بی‌اعتنا به ظواهر دنیا و روابط عاطفی آن شهید خیلی زیاد به مجید و افراد خانواده علاقه داشت و شدید به جلب رضایت خانواده معتقد بود ولی این تاجائی بود که به وظایف و مسئولیت‌های مهمش خلل وارد نکند و در اکثر موارد وظایف اجتماعی و مذهبی را به امور خانوادگی ترجیح می‌دادند و بخصوص در این سالهای اخیر که وظائف و مشکلات انقلاب واقعا بار سنگینی به دوشش بود تاحد زیادی آن را مشغول‌کننده بود ولی با کار زیادی که داشت اگر وقت کمی هم در خانواده بود آن وقت کم را صرف مطالعه می‌کرد یکی

می‌آید ولسی آنشب بطور کلی حالت بخصوصی داشتند وقتی ایشان رفتند من مشغول کارها بودم دیدم یک سرو صدای توی راهرو منزل می‌آید و یکی از فامیلیهای ماهم تلفن زدند و سراغ حسینی را گرفتند گفتم ایشان نیستند گفتند کجا هستند گفتم حزب آن آقا با نگرانی گفتند که حزب که منفجر شده من یکدفعه ناراحت شدم گفتم شایعه است گفتند من صدایش را شنیدم و من گوشی را قطع کردم آمدم در راهرو دیدم شلوع است بعد دیدم که به خانمهای دیگر نمایندگان هم در راهرو هستند و شدیداً نگرانند همینطور ما ناراحت بودیم و تلفنها همینطور زنگ می‌زد و ناراحتیم بیشتر از بقیه بود و چون پسر هم با حسینی رفته بود و پسر هم جوانی بود دانشجوی بود و دانشگاه تعطیل بود بعنوان محافظ پدرش مرتب با ایشان می‌رفت و بخاطر همین من ناراحتیم خیلی شدید بود ساعت حدود ۱ بود که پسر زنگ زد

آیت‌الله دکتر بهشتی بود بعد از دکتر گفتند: دکتر شمس‌الدین حسینی من یک لحظه بی‌حرکت ماندم و بچه‌ها ناظر بودند که ببینند من چه عکس‌العملی نشان می‌دهم همینطور پیش خودم و در وجود یک لحظه احساس نزدیکی بخدا کردم و همان لحظه از خدا کمک خواستم گفتم خدا یا کمک کن که عکس‌العمل بدی نشان ندهم بخصوص که بچه‌ها رو حیثشان خراب می‌شود و گفتم راضیم به رضای تو ۵ دقیقه اینها رفتند و از من خدا مدد خواستم و به همین ترتیب بود که استقامت پیدا کردم و تا بحال گذشت.

س: بعد از شهادت همسرتان چه احساسی دارید؟ و فکر می‌کنید چه باری را به لحاظ مسئولیت‌های فردی و اجتماعی بردوش دارید؟

شهادت ۷۲ تن از یاران امام بخصوص شهید حسینی نائینی تاثیر زیادی در من و فامیل و دوستان داشت چون که خیلی‌ها

چطور بعد از شهادت اینها رفتارشان و رفت و آمدهایشان حرفهایشان و فعالیت‌هایشان بطور کلی عوض شد، و فامیل مسئولیت شدید مذهبی و اجتماعی در قبال خون این شهیدان بخصوص شمس‌الدین حسینی احساس می‌کنند ریخته شدن خون اینها در تمام ملت بلکه بخصوص که خود این شهدا به ما پیام می‌دهند و بیشتر خانواده شهدا احساس مسئولیت سنگین در قبال خون اینها باید داشته باشند و حرمت خون اینها باید حفظ بشود و هدف آنها بوجود آمدن افراد خانواده‌ها چه از جنبه‌های فردی و چه از جنبه‌های برخورد‌های اجتماعی خیلی سنگین است و باید این بار سنگین را این خانواده‌های مذهبی بخصوص خانواده‌های شهدا بدوش بکشند و از نظر اجتماعی این مسئولیت خطیر را باید بدانند و مقید کنند خودشان را برای اینکه خونهای اینها پایمال نشود.

جز اینکه شخصیت‌های مکتبی و اصیل را از ما مسأ بگیرد و امت ما را مرعوب کند غافل از اینکه بنا بفراش امام، مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد و هر قطره خون شهید روشنگری می‌شود فرا راه امت و ادامه دهندگان راه آنها و من فکر می‌کنم ملت ما همانطور که تا بحال ثابت کردند از این بعد هم انشاءالله تودهنی می‌زنند به اینها.

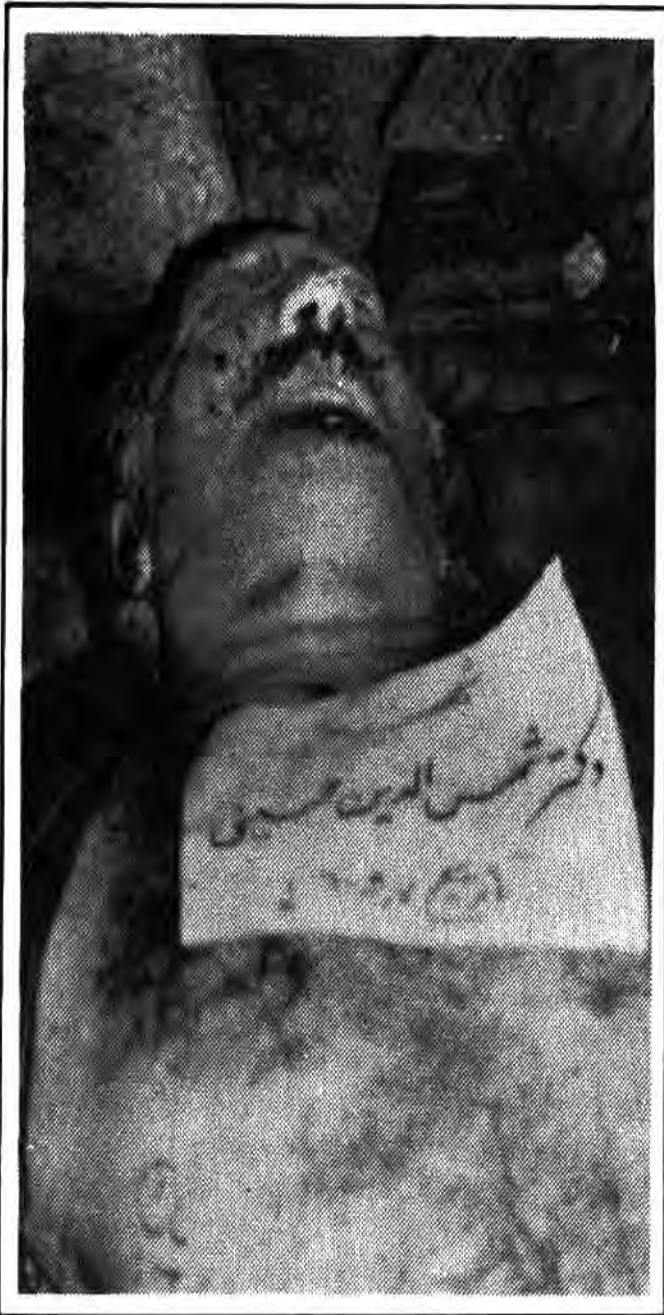
س- چه پیامی برای مردم و خانواده شهدا دارید؟

ج- من کوچکتر از آن هستم که پیام بدهم ولی فکر می‌کنم این اصولا شهدا هستند که به ما پیام دادند و می‌دهند و ما را در صورت نداشتن وحدت کلمه در راه اسلام و خط سرخ شهادت امام حسین (ع) و پیروی از رهنمودهای امامان و فرمایشات ایشان به پیروزیهای نوید می‌دهد باشد که این پیام آسمانی آویزه گوش ما باشد و من اسیدوارم آنچه که در توان داریم برای تداوم انقلاب و جهانی شدن این انقلاب از خود گذشت و ایثار نشان بدهیم و اسلام عزیزمان را تا آنجا که می‌توانیم باری کنیم و من فکر می‌کنم پرسودترین معامله در زندگی یک مسلمان همین معامله‌ای باشد که ما در قبال دین و اسلام عزیزمان داریم و همین معامله‌ای است که خدا در قرآن فرموده معامله پرسود است بندهای که با خدای خودش معامله کند.

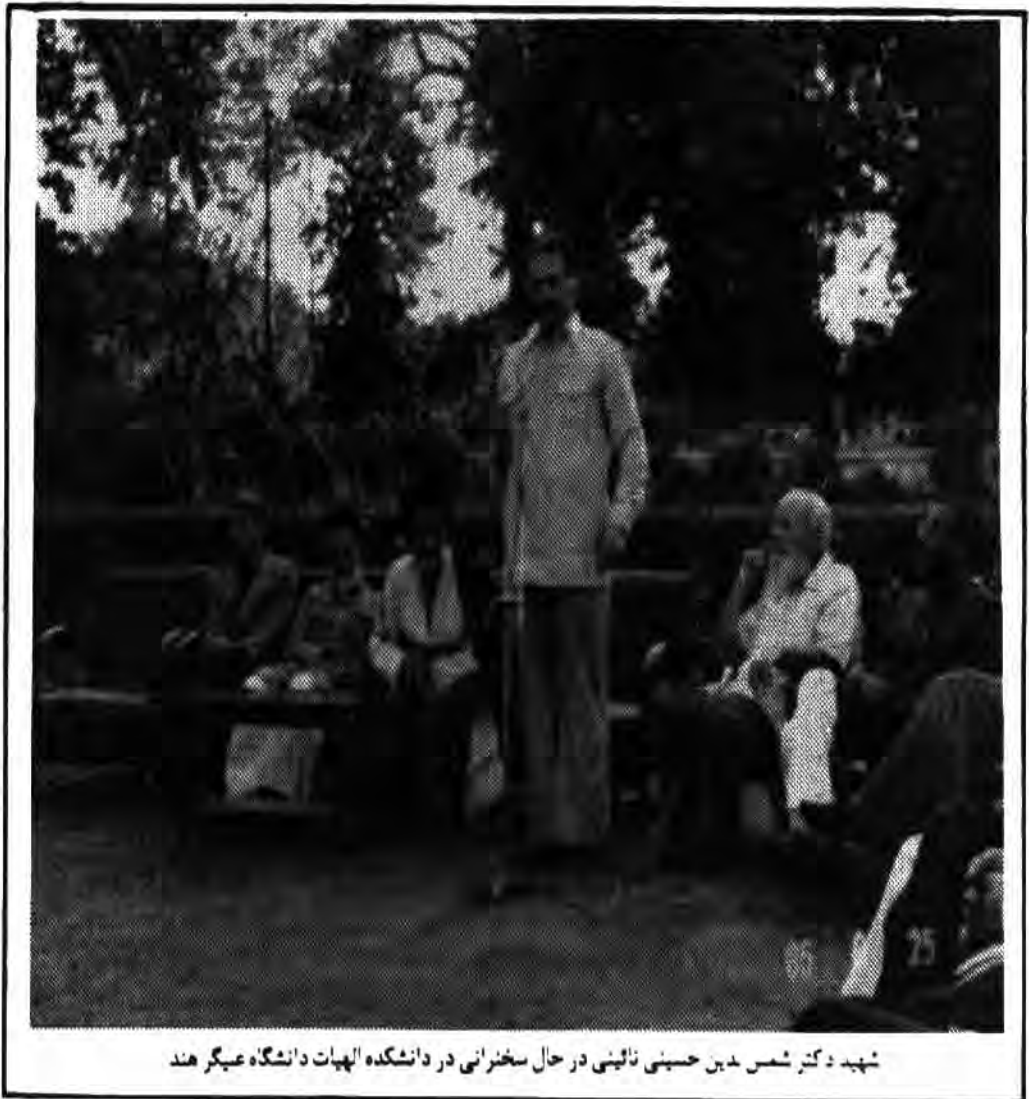
گفتگو با فرزند شهید حسینی لواسانی را چنین آغاز می‌کنیم:

س: رابطه پدر با شما چگونه بود و شما از کسی پدرتان را شناختید و یک رابطه اصولی و متمرکز با ایشان برقرار کردید؟

ج- رابطه پدرم با من یک تفاهم دوجانبه بود و پدرم بیشتر معلمی را می‌ماند که پدران و با دلسوزی با دوست کوچک خود رفتار می‌کند و منم مجدداً نه سعی برای بود که برای معلم دلسوز شاگرد خوب و فرزندی خلف باشم. تا زمانی که من کوچک بودم مثل هر کودکی پدرم را کاملترین و مفیدترین فرد دنیا می‌دانستم و هنگامی که به سن شعور نزدیک شدم دیدم که او می‌تواند در عین حال بهترین دوست و غم‌خوارم باشد پدرم شدیداً بر تحصیل من و کسب علم در راه خدمت به خدا تاکید داشت در دوران انقلاب من و پدرم مثل دو همسنگر بودیم بعد از اینکه پدرم به نمایندگی انتخاب شد تا هنگام شهادتش من محافظ او بودم و این شانس بود برای من که بیشتر با او باشم و او را از نزدیک در فعالیت‌های پاری بدهم و شرکت کنم و آخرین درس او بمن شهادتش بود و اینکه خداوند چگونه استغاثه‌های شیبانه او را در طلب شهادت استجاب کرد کل نفس حاله وجه چون بارها پدرم خواسته بود از دوستان واز همه مادعای خیر همیشه می‌گفت. برای من شهادت را از خدا بخواهید.



شهید دکتر شمس‌الدین حسینی نائینی در حال سخنرانی در دانشکده الهیات دانشگاه عیبر هند



ناراحتی ادامه داشته تا سنین جوانی و سالهای بعد هم اصلاً این رمز مقاومت ایشان در برابر مشکلات این بود که می‌گفتند من از بیجگی با سختی‌ها زندگی کردم و خیلی صبر و استقامت فوق‌العاده‌ای داشتم در مقابل ناراحتی‌ها و دیگر اینکه بخاطر اینکه در یک محیط مذهبی در شهرستان رشد کرده بود و بعد هم در حوزه علمیه علائق شدید و اعتقاد زیادی به مذهب داشت خیلی مرد مهربان و رقیق‌القلب بود به خانواده مخصوصاً علاقه زیادی داشت و خوشرو و خنده‌رو و شوخ بود و از این نظر بین فامیل و دوست و آشنا حتی شهرت پیدا کرده بود و به ایشان لقب داده بودند: نقل محافل. و فعال و پرکار و خیرخواه بود و عجیب امیدوار بخدا و در همه کارهایش می‌گفت من موفق می‌شوم چون امید به خدا دارم

دوبار بعثت گرفتارهایی که من داشتم به ایشان اعتراض کرده بودم که شما یکوقت کمی هم که درخانه هستید همیشه صرف مطالعه می‌کنید می‌گفت اگر من با مطالعه و خودسازی خودم را نسازم اصلاً نمی‌توانم همسر خوبی برای تو و پدر خوبی برای بچه‌ها باشم و این عقیده‌اش بود و بهین مناسبت علاقه زیادی به مطالعه داشت

س: از شهادت همسرتان چگونه مطلع شدید؟

ج- مادر این منزلت که زندگی می‌کردیم ساختمان و کلا بود و حدود ۳۰ نماینده در این ساختمان بودند وقتی ایشان از منزل ساعت ۷/۵ الی ۸ بود رفتند بیرون من سؤال کردم چه ساعتی می‌آید آنشب استثنائی بمن گفتند با خدا است ولسی وقت‌های دیگری که می‌رفتند حزب می‌گفتند ساعت چند

پرسیدم سعید کجا هستی گفت من اینجا هستم و حال خوب است من به او گفتم هر اتفاقی افتاد بگو من خودم را آماده کرده‌ام گفتم نه اتفاق مهمی نیفتاده و بخاطر ناراحتی قبلی من، پسر سعی می‌کرد یکدفعه بمن نگوید گفتم چیزی نشده من تا دو ساعت دیگر به خانه می‌آیم ولی خوب همینکه من صدای پسر را شنیدم بی‌اختیار سجده شکر بجای آوردم تا صبح زود بود که پسر آمد و من از قیافه‌اش دیدم خیلی ناراحت است ولی تا صبح بمن نگفت و فقط گفت بابا زخمی شده و گفتم دیگران چی گفت دیگران هم بطور کلی چیزی نیست این بودتا اینکه من اخبار را از رادیو شنیدم و پسر هم نمی‌گذاشت ولی من اصرار کردم شنیدم وقتی یک یک اسامی را خواندند من ناراحت شدم بخصوص اینکه اسم شهید

آشنائی با افرادی که در اس کارها بودند نداشتند و با هر کدام که صحبت می‌شد مثلاً می‌گفتند

فلانی بهتر از بقیه است و هر باری که بحث می‌شد من می‌گفتم شما با بقیه آشنائی ندارید اگر با آنها هم آشنا بودید به همین ترتیب بود یک مقدار قبول نمی‌کردند البته آنها که بدبین بودند بخاطر همین شهادت این ۷۲ تن خیلی تاثیر زیادی روی فامیل و دوست و آشنا داشت بطوری که بعد از این واقعه بسیاری از روابط حتی عوض شد من خودم شاهد و ناظر هستم می‌بینم که حتی خانواده‌هایی که

س- به نظر شما ضرورت‌های لازم برای تداوم حرکت انقلاب اسلامی در خط سرخ شهدای اسلام کدامند؟

ج- شرط اساسی تداوم این انقلاب هویشیاری و حضور توده‌های امت میلیونی در صحنه بواسطه اطاعت از ولایت فقیه و پشتیبانی قاطع مردم از امام است که همانا ادامه راه شهدای گلگون کفانمان است و وحدت کلمه‌ای که باید ملت داشته باشند.

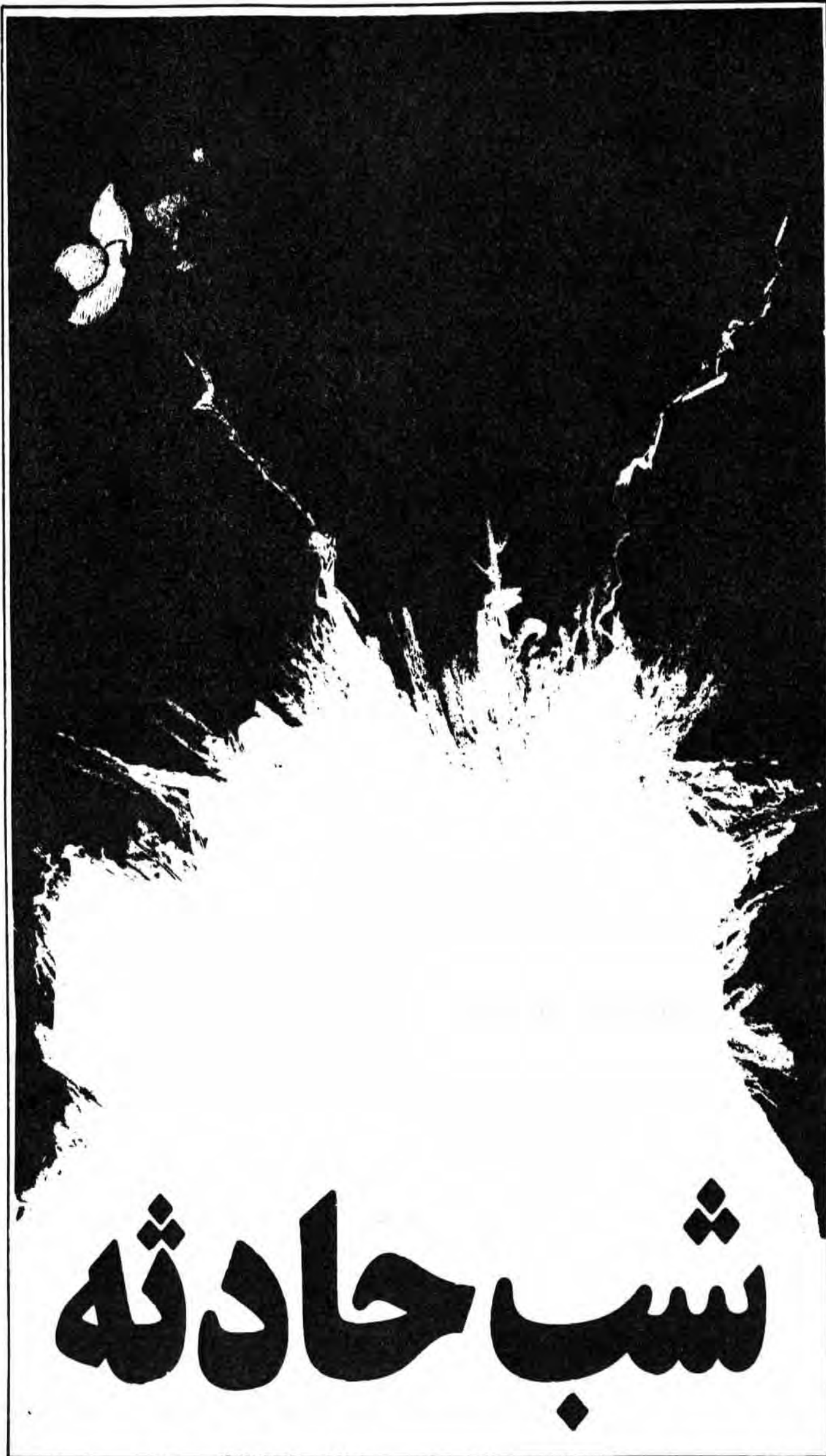
س- به نظر شما آمریکا از انجام این حادثه چه اهداف شومی را دنبال می‌کند؟

ج- من فکر می‌کنم آمریکا از این اعمال سنگین هدفی ندارد

مر ترضی فضلعلی
نماینده مردم گرمسار
در مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم
« من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و منهم من قضي نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبدیلا ملت مسلمان ایران از هنگامیکه راه خود را شناخت و برای در هم شکستن طواغوت آستین بالا زد، در معرض آزمایشهای بزرگی قرار گرفت و قدرتهای خود کامه و شیطانی که از حرکت مردم سخت بو حشت افتاده بودند در صدد چاره جوئی و خاموش نمودن فریادهای مظلومانه و بحق آنان برآمدند. وابستگی فرهنگی، اقتصادی و نظامی، بغارت بردن اصول و ذخائر کشور، هتک حرمت انسانی، مسخره کردن دین و معنویات، سرکوب آگاهان و دلسوزان جامعه، اشاعه فساد از طریق رژیم پلید شاهنشاهی و حمایت بیدریغ غارتگران شرق و غرب از آن، ملت را بستوه آورده بود، باید شب سیاه در هم می شکست و چنین هم شد. دشمنان نور و دشمنان سحر با انواع تجهیزات و ساز و برگهای شیطانی، تنبور مقاومت در برابر ملت آنهم ملتی که حزب الله است می انداختند.

پس از آنکه نتوانستند رژیم خیانت پیشه شاه را نگه بدارند، توسط مهرههایی که بعداً رو کردند می خواستند حکومتی را پایه ریزی کنند که اگر صد درصد بیاب طبعشان نبود لاقبل رضایتشان را جلب کند و بهمین جهت القاء حکومت دموکراتیک ملی و دموکراتیک اسلامی نمودند. آگاهی رهبری انقلاب و وحدت مردم نتوانست جمهوری اسلامی (بدون یک کلمه کم و یک کلمه زیاد) را بنیان نهد. از اینجا خطر برای ابرقدرتها کاملاً جدی تلقی میشد. لذا ترفندهای شیطان بزرگ یکی پس دیگری بروز کرد. محاصره اقتصادی، حمله نظامی، طرح ریزی کودتاها، جنگ تحمیلی توسط عراق و پروراندن مهره های سیاسی حق بجانب و بالاخره پس از سرنگونی بنی صدر از مقام ریاست جمهوری ایران و از دست رفتن یکی از چهرههایی که برای آمریکا امید بزرگی بود، در شام هفتم تیر که تبلوری از قوای حزب گانه کشور در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی برای حل مسائل و مشکلات مردم و محرومین، همفکری می کردند در دو طرف سالن و با دو دست ناپاک یعنی منافقین چپ نمای ضد بشر و بنی صدر راستگرای شیطان که هر دو دست از دو آستین یک جرتومه سهمگین بدرآمده بود، انفجاری بوجود آوردند که منجر بشهادت ۷۲ تن از بهترین و عزیزترین یاران باوفای امام و انقلاب شد. در این واقعه مخوف ۲۸ تن زخمی شدند که غالب آنها معلول اند. دشمن میخواست با یک توطئه، قوای سه گانه کشور را در هم بکوبد و به خیال خودش انقلاب را با شکست مواجه کند و لذا این عمل خائنانه بی شباهت یک کودتا نبود. زیرا در کودتا هم آنچه کشت و کشتار میشود، بیشتر بخاطر این است که دست اندرکاران آن نظام



شب حادثه

را مهمتر از شهادتش میدانند و همین مظلومیت بود که در مسیر تکامل انقلاب اسلامی، انقلاب سوم در آغاز کرد و نشان داد که چگونه عوامل چپ و راست با هم ائتلاف می کنند تا رژیمی را که شعارش نه شرقی، نه غربی است از پا آورند. یادم هست که در شب حادثه، شهید بهشتی مقدمه ای تحت عنوان چگونگی انتخاب رئیس جمهوری آینده بیان داشتند و آن مقدمه هنوز تمام نشده بود. یعنی درست همان لحظاتی که بر انتخاب فردی لایق، مکتبی، در خط امام، از متن مردم تائید میکرد، کلام در بین دولتش ناتمام ماند و دیگر نمی دانم چه شد. لختی بعد که بهوش آمدم تلاوت آیات قرآن را زیر خروارها آوار و از چهار جهت سالن بگوشم خورد. از جمله آیات این آیه بود: انالله وانا الیه راجعون، تکبیر گفته میشد، یا حسین شنیده میشد و مناجات، و چه مناجاتی!

شوق ملاقات با خدا، جدانشدن از دنیای نامردمیها و عشق پرواز به ملکوت اعلی، از زمزمه های زیرخاک آشکار بود.

در اینجا لازم به یادآوری است که شهادت دکتر بهشتی از جنبه های گوناگون بسویزه آن مظلومیت خاصی که داشت، بقیه شهدای فاجعه را تحت الشعاع قرار داد و جا دارد که شرح حال و آثار و مبارزات همه ۷۲ تن شهید عزیز انقلاب سوم بازگو

شود که انقلاب اسلامی و ملت رشید ایران و ملت های مظلوم جهان بسمیزان قایل توجهی مدیون این شهدا هستند، خون گرم شهدای هفت تیر تثبیت موقعیت مجلس شورای اسلامی، دولت و قوه قضائیه شد، افشار

مختلف ملت را بهم پیوند داد، شعارهای بر علیه همدیگر را به شعار واحد: مرگ برمنافق، مرگ برلیبرال، مرگ بر آمریکا تبدیل کرد. چهره زشت منافقین چپ و راست را برای همیشه تاریخ رسوا و از صحنه حذف کرد. دشمنان خارجی انقلاب را که تصور میکردند دیگر همه چیز تمام شده و راه برای ورود آنان باز میشود، ناامید ساخت. یک کلام

هم از حزب جمهوری اسلامی بگویم: حزب جمهوری اسلامی که از مدت ها پیش از پیروزی انقلاب برای تشکیل دادن به نیروهای عظیم حزب الله و برای مقابله با عوامل ابرقدرتها و بمنظور تحکیم نهادهای قانونی کشور بنیان نهاده شده بود در مدت ریاست جمهوری بنی صدر در معرض آماج اتهامات قرار گرفت و متهم به انحصار طلبی و قدرت خواهی و.....

میشد، مظلومیتش برای همگان آشکار شد و آخرین سخن اینکه ریاست جمهوری صالح بسا پشتیبانی قاطع مردم هم یکی از ثمرات برپا واقعه هفت تیر بود. درود و سلام خدا به ارواح پاک همه شهیدان رله حق بخصوص شهدای انقلاب اسلامی و درود و سلام خدا بر شهدای فاجعه هفت تیر. بامید پیروزی حق بر باطل و با آرزوی طول عمر امام امت ناظهور حضرت مهدی (ع) والسلام و علیکم ورحمه الله

والمظلوم عناه، شعارشان میباشد و به احدی الحسینین باور دارند، چگونه میشود کودتا کرد.

همانگونه که در آغاز گفتم ملت ما آزمایشهای بزرگی را پشت سر گذاشت و فاجعه هفت تیر، یکی از بزرگترین آزمایشهای این ملت انقلابی بود. و با این آزمایشها هم مردم ساخته شدند و هم چهره کریمه ضدانقلاب نمایان شد و هم دشمن خارجی حساب کار خود را کرد و هم اینکه معلوم شد مظلومیتها در کجاست و چگونه دشمن با تبلیغات و جوسازی و تهمت و تحقیر، بهترین و شریفترین و عزیزترین چهرهها را هدف قرار داده و عداوت از مردم صادق ولی ناآگاه را به آنان بدبین نموده است.

شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی، این شخصیت بزرگ و جامع الاطراف و صدیق و مدبر و اندیشمند، آنچنان غریب واقع میشود که امام امت مظلومیت او

● **لختی بعد از اینکه بهوش آمدم تلاوت آیات قرآن در زیر خروارها آوار از چهار جهت سالن بگوشم خورد از جمله آیات، این آیه بود انالله و انالیه راجعون تکبیر گفته میشد، یا حسین شنیده میشد و مناجات، و چه مناجاتی!**

● **ریاست جمهوری صالح با پشتیبانی قاطع مردم هم یکی از ثمرات پربار واقعه هفت تیر بود**

● **در فاجعه هفتم تیر چهره کریمه ضدانقلاب نمایان شد و هم دشمن خارجی حساب کار خود را کرد و هم اینکه معلوم شد مظلومیت در کجاست و چگونه دشمن، با تبلیغات و جوسازی و تهمت و تحقیر، بهترین و شریفترین و عزیزترین چهرهها را هدف قرار داده**

کشته شوند و افراد دست پرورده کودتا جای آنها بنشینند. لکن این کوردلان و زشت سیرتان توجه ندارند که زمانی که کودتا میتواند موفق باشد که بین مسئولین آن نظام و مردمش فاصله باشد. راه دوم این است که همه مردم را یکجا بکشند و روی ویرانههای باقیمانده، برای خود تشکیل حکومت بدهند والا در ایران اسلامی که مسئولین و مردم و رهبرش یک گونه شعار دادند و یک چیز آنها را بهم پیوند داده و آن اسلام است که کتابش قرآن و مبین کتاب، خاتم انبیاء حضرت محمد (ص) و اهل بیت طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین هستند که برای احقاق حق و ابطال باطل، از کشته شدن هر اسی نداشته و این درس را به امت مسلمان داده اند که امروز در ایران به پیروی از انبیاء عظام و معصومین (ع) قدم بر میدارند و سخن مولای متقیان (ع) که: کونا الظالم خصما



شهید علی اکبر سلیمی
چهرم به دنیا آمد، تحصیلات متوسطه را در همانجا به پایان رسانید و به آموزگاری پرداخت. اما از آنجا که به رشته پزشکی علاقمند بود، در دانشگاه شیراز شرکت کرد و در این رشته پذیرفته شد و پس از مدتی به علل سوابق و سبب سیاسی، مورد قبول آنان واقع شد، سپس به تهران آمد و در رشته زبان انگلیسی دانشگاه تهران تحصیلات خود را ادامه داد. و در مدت تحصیلات دانشگاهی به تدریس نیز اشتغال داشت و به مبارزات خود نیز

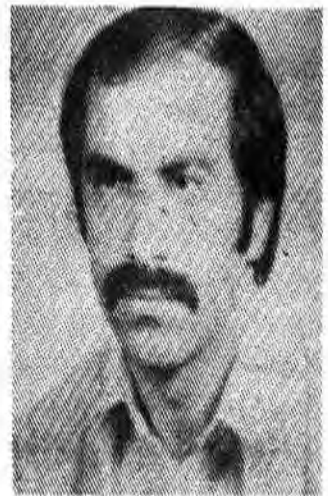
ادامه می داد.
شهید سلیمی مبارزات خود را از سال ۱۳۳۲ آغاز کرد و در مبارزه با شاه و رژیم وابسته او هرگز به سازش نیفتاد، او در تظاهرات و اعتصابات معلمان که به رهبری شهید دکتر خاندانی انجام گرفت شرکت داشت و به همین جهت دستگیر و به دزفول تبعید شد، در دوران وزارت فرخ رو پارسا درگیری زیادی با وی داشت و در سال ۵۲ مزدوران ساواک به خانه او هجوم آوردند و وی را روانه زندان ساختند، پس از آزادی مبارزات خود را در کنار گروه شهید

رجائی، دستگیر و دکتر اسدی لاری ادامه داد و در سال ۵۷ در پاریس به ملاقات امام شتافت. شهید سلیمی از مؤسسين انجمن اسلامی معلمان بود و در ورود امام به میهن اسلامی، فعالانه در تدارکات استقبال شرکت داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اردیبهشت ۱۳۵۸ به سمت مدیریت کل آموزش و پرورش تهران انتخاب شد و بعد از آن حدود ۱۰ ماه معاونت وزارت آموزش و پرورش و ریاست سازمان پژوهش و برنامه ریزی و در اول اسفند ۱۳۵۹ به سمت مشاور وزیر منصوب شد و در اواخر فروردین

۱۳۶۰ از سوی برادر شهید رجائی به سمت دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب گردید. شهید سلیمی همیشه غذای ساده میخورد و از خوردن گوشت عموماً امتناع می ورزید، آرام و پرتلاش بود و شبها اکثراً تا ساعت ۳ کار میکرد و سعی اش براین بود تا قوانین و ضوابط محدود کار خود را از متن اسلام استخراج کند و به اجرا بگذارد.

شهید سلیمی نیز در جمع یاوران امام و در کنار بهشتی مظلوم به بارگاه

تبارنامه خونی این قبیله کجاست!



شهید حبیب مالکی

فرماندار ایرانشهر

شهید مالکی در سال ۱۳۳۴ در خانوادهای مذهبی در تهران تولد یافت و تحصیلات متوسطه را در تهران به پایان رسانید و در سال ۵۳ به سرپازای اعزام شد، پس از اتمام دوره سرپازای، تحصیلات خود را در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در رشته جمعیت شناسی ادامه داد. تربیت خانوادگی و عشق



و علاقه اش به اسلام و قرآن او را مشتاقانه به شرکت در هیاتهای مذهبی سوق می داد و مدتی در هیئت ولی عصر (عج) فعالیت میکرد. اما روح طالب و تشنه او در پی جوئی مسال مذهبی، باعث گردید تا به همراه چندتن از برادرانش در جلسات هفتگی شهید مظلوم بهشتی که در منزل ایشان تشکیل می شد راه یابد و روح همین جلسات بود که وی را به شناخت صحیح ماهیت رژیم وابسته طاغوت و نحوه مقابله با آن آشنا ساخت. حبیب مالکی در دوران سرپازای

به جهت عدم اطاعت از زور و سرپیچی از فرماندهان باطل، دائماً به بازداشت و تبعید و اضافه خدمت محکوم می شد، پس از پایان سرپازای به مبارزات خویش ادامه داد و در مسجد جاوید و پس از تعطیل شدن آن توسط رژیم، در مسجد قبا فعالیت میکرد. او به همراه دیگر برادرانش در برگزاری مراسم حرکت آفرین نماز عید فطر قیطره و هم چنین در چاپ و تکثیر اعلامیههای امام نقش موثری ایفا نمود و در مراجعت امام به میهن اسلامی در برگزاری مراسم استقبال فعالانه شرکت داشت. پس

از پیروزی انقلاب اسلامی و اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی با جمعی از برادران همزمین به حزب پیوست و در واحد دانش آموزی به فعالیت پرداخت و پس از مدتی در تشکیلات تهران و سپس در بخش استانهای حزب جمهوری اسلامی به تلاش خود ادامه داد. شهید مالکی در شکل گرفتن و انتخابات مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری، در کمک به وزارت کشور نقش فعالی داشت و ۶ ماه قبل از شهادتش سرپرستی فرمانداری ایرانشهر را برعهده گرفت

و دور از رفاه و آسایش به تلاش صادقانه خود در راه تحقق اهداف انقلاب اسلامی ادامه داد و ۲ روز قبل از شهادت به تهران آمد و گفت: من باید قبل از ماه رمضان تهران باشم و خانوادهام را ببینم و حلالیت بطلبم تا در ماه رمضان با توجه خالص روزه خدا برویم و او که خالصانه و صادقانه راه می رود سرانجام به آرزوی خویش برسد و در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در جمع یاوران روح ا... با شهادت خود به وصال معبود رسید. یادش گرامی، روانش شاد.

شهید ایرج شهسواری

معاون مالی و اداری آموزش و پرورش

شهید شهسواری در سال ۱۳۲۵ در بیجار متولد شد تحصیلات متوسطه را در همین شهر به پایان برد، او در سه سال آخر دوره تحصیلی به تدریس در روستاهای بیجار نیز اشتغال داشت و در ایام



تابستان در مساجد و مکتب به فراگیری علوم شرعیه میپرداخت. در سال ۱۳۴۵ به سرپازای رفت و به عنوان سپاه دانش در روستاهای خراسان و پس از اتمام دوره سرپازای در روستاهای بیجار به عنوان معلم به تدریس پرداخت. در سال ۴۹ برای ادامه تحصیل به کرج منتقل شد و در سال ۱۳۵۳ لیسانس ادبیات فارسی را از مدرسه عالی ادبیات دریافت کرد و سپس در دوره شبانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ادامه تحصیل

داد و لیسانس ادبیات عرب را اخذ نمود و در سال ۵۶ موفق به دریافت فوق لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه ملی گشت در طول مدت تحصیل به تدریس اشتغال داشت و در خارج از ساعات تدریس موظف، کلاسهای تعلیم قرآن و اصول عقاید را تشکیل می داد و پایبندی او به اسلام سبب شد تا چندین بار اطاقش توسط ساواک زیر زور بشود. در دوران اوج گیری انقلاب اسلامی، هنرستان نظام مالی با کوشش او و شهید شرافت به کانونی بر علیه رژیم

تبدیل شده بود و در حد توان خود در هدایت نیروها نقش داشت. بعد از پیروزی انقلاب کماکان تدریس می نمود تا در شهریور ۵۸ وارد کار اجرائی شد و در معاونت آموزشی ناحیه ۱۲ و سپس ریاست ناحیه ۱۳ تهران به خدمات خود ادامه داد و در آبان ماه ۱۳۵۹ بنا به صلاحدید برادر شهید رجائی به سمت معاونت اداری و مالی وزارت آموزش و پرورش انتخاب شد. او آن چنان با اخلاص و تواضع کار میکرد که بعد از کسبش هیچکس را

شرمند خود نمی دید و چنان انفاق می نمود که به غرور نمی رسید و همیشه بعد از انفاق منت پذیر نیز می گشت، مقام برای او وسیله ای برای خدمت بود لذا هر پست تازه ای که به او محول می شد، متواضع تر میگردد. شهید شهسواری نیز در کربلای سرچشمه در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری با جمعی از انصار دین خدا به سرای باقی شتافت. یادش گرامی باد.

شهید دکتر محمد علی فیاض بخش

وزیر مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی کشور (ادم بسازید، آدم تربیت کنید به تشکیلات متکی به فرد نباشد) شهید فیاض بخش

شهید فیاض بخش در سال ۱۳۱۶ در محله بازار آهنگرهای تهران در خانوادهای مذهبی تولد یافت. پس از طی تحصیلات متوسطه



تحصیلات خود را در رشته پزشکی دانشگاه تهران ادامه داد و پس از اخذ درجه دکترا و گذراندن دوران سرپازای در رشته جراحی به تحصیل پرداخت و تخصص گرفت. او در دوران تحصیلات متوسطه، جامع المقدمات و ادبیات عرب را نیز فرا گرفت. تعلیمات اسلامی و مکتبی، از او فردی مومن و مسلمان ساخت که در طول عمر پربار خود هیچگاه از اشاعه فرهنگ اسلامی غافل نماند و حتی بیماران قدیمی او که از ناحیه تفرش ورود بار که خدمت سرپازایش را در

آنجا گذراند و بسا سستز و سبزواری و روستاهای کردستان، هنوز به مطب او مراجعه می کردند و خاطرات خوشی از مساجد و آب انبارها و حمامهایی که ایشان بانی خیرش بوده دارند. وی از یکسال پیش از پیروزی انقلاب اقدام به تربیت تعدادی امداد گر برای کمک به مجروحین و معلولین انقلاب در کلینیک و بطور پنهانی در منزل نمود و این برنامه بعداً در حسینیه محلاتها مرکزیت پیدا کرد که اکنون بنام «کمیتة امدادگران امام خمینی» بیش از

۱۰ هزار عضو در سراسر ایران دارد. مجروحین جمعه خونین ۱۷ شهریور شاهدان خوبی هستند بر تلاش شهید فیاض بخش که حتی با قیچی خیاطی و کمترین وسیله به جراحی و درمان مجروحین و مصدومین می پرداخت و سراز بنا نشاخته در خدمت انقلاب بود. بعد از پیروزی انقلاب وی مدتی به عنوان پزشک مشاور مدرسه علوی در آنجا حضور داشت و مدتی نیز مشاور و سرپرست کلینیک پزشکی کمیته امداد بود و در اواخر کار دولت موقت، مدیر کل توانبخشی

گردید و با مستقل شدن سازمان بهزیستی از تیرماه سال ۵۹ سرپرستی سازمان بهزیستی و توانبخشی را برعهده گرفت، او در شاخه پزشکان حزب جمهوری اسلامی نیز فعالیت داشت و خدمات بسیار زیادی تقدیم مردم محروم جامعه اسلامی نمود. او ۳ روز قبل از شهادت در جلسه مدیران سازمان بهزیستی گفت: «در تشکیلات به جای فرد باید سیستم کار کند و سعی کنید نیروهایی را که احتیاج دارید بسازید و سیستمی بسازید که اگر یک نفر نبود دیگری

شهید عباس شاهوی

معاون وزارت بازرگانی «خدا یا ما را هم از فیض شهادت بی نصیب نگذار» شهید شاهوی

شهید شاهوی در سال ۱۳۳۲ در تهران در خانوادهای مذهبی در میان محرومیتها چشم به دنیا گشود، محیط مذهبی خانواده در تعهدات نسبت به مسائل دینی تاثیر زیادی گذاشت او در ۱۲ سالگی از پدرش خواست تا به جای عیدی و لباس عید، برای او یک جلد قرآن مجید



معنی دار بخرد و در ۱۵ سالگی چندین بار قرآن را ختم کرده بود. بعد از پایان تحصیلات متوسطه میخواست به حوزه علمیه قم برود که موفق نگردید و تحصیلات خود را در مدرسه عالی حسابداری ادامه داد و او به دلیل نیاز مادی مجبور بود که همزمان با تحصیل به کار بپردازد و وی سپس تحصیلات خود را در امریکا ادامه داد و موفق به دریافت فوق لیسانس مدیریت بازرگانی گردید. در زمان تحصیل در امریکا به اتفاق جمعی از برادران از جمله شهید محمد رواقی و شهید مهناجی

(که هر سه برادر در ۷ تیر به شهادت رسیدند) انجمن اسلامی او کلاها را بنیان گذاشتند. دوستانش به خاطر دارند که او با کوشش شبانه روزی خود در حین تحصیل و کار، چگونه در جذب دانشجویان ایرانی و آشنائی آنان با اسلام راستین فعالیت داشت. در سال ۵۶ به ایران مراجعت نمود و در کنار مردم بر علیه رژیم وابسته طاغوت مبارزه کرد، و پس از پیروزی انقلاب به سرپرستی کمیته انتظامی مسجد قنات آباد منصوب شد. و در عین حال مدیریت گروه

صنعتی فولاد ایران را برعهده داشت و در زمان تصدی خویش خدمات ارزندهای از قبیل کمک به خود کفائی اقتصادی، مصادره اموال ستاور شاهعلی رضائی و پاکسازی مدیران وابسته انجام داد، بعد از چندی به «سمت مدیر عامل مرکز تهیه و توزیع فلزات ایران» منصوب شد که این مرکز این مرکز در قطع دست واسطهها و کنترل ارز نقش زیادی دارد. شهید شاهوی بعد از انقلاب معمولاً بیشتر از ۶ ساعت در خانه نبود

و بقیه ساعات را به تلاش و خدمت در راه انقلاب می پرداخت و همیشه خواستش این بود تا در بستر نمیرد و در تلاش بی گیر خود گاه فرزندان را چندین روز نمی دید و سرانجام در کنار عاشق دیگر در ۷ تیرماه ۱۳۶۰ به دیدار محبوب شتافت. از او دو فرزند ۴ ساله و یک ساله به یادگار مانده است، امید که خط سرخ شهیدا و راه خونین پدر، در حرکت این یادگاران برابرت بر گردد. یادش گرامی باد

ملکوت شافت وبه جمع شهیدان شاهد پیوست.

یادش گرامی باد



شهید دکتر حسن عضدی

معاون وزارت فرهنگ و آموزش عالی

هیجوقت عدالت را از یاد نبردید و به خاطر آن بجنگید

از وصیت نامه شهید خطاب به فرزندان شهید عضدی در سال ۱۳۲۵ در رشت... شهید عضدی در سال ۱۳۲۵ در رشت متولد شد و تحصیلات متوسطه خود را در همین شهر به پایان رسانید در اوان جوانی با وجود مشکلات زیاد کلیه کتابها و سخنرانی‌های شهید شریعتی و استاد

مشغول شد وی در انتخابات مجلس خبرگان نماینده دوم استان گیلان گردید و در آن مجلس به عضویت هیئت رئیسه انتخاب شد.

با آغاز فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی به عنوان یکی از یاران نزدیک بنیانگذاران با تلاش بی‌گبر شاخه گیلان حزب جمهوری اسلامی را تشکیل داد و مدتی عضو ستاد انقلاب اسلامی استان گیلان بود و سپس به تقاضای دانشجویان سرپرستی مدرسه عالی ترجمه را برعهده گرفت پس از اجرای طرح

بقیه در صفحه ۱۴

ورود به آمریکا در انجمنهای اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا فعالیت سیاسی خویش را دنبال نمود آخرین مدارج تحصیلی او اخذ فوق لیسانس در رشته مدیریت بازرگانی با تخصص بین‌المللی و همچنین اخذ دکتری در رشته اقتصاد سیاسی از دانشگاه تکراس در دالاس بود.

با شروع حرکت شتابگیر مردم مسلمان ایران بوطن مراجعه کرد و مبارزات خویش را در میان مردم و برهبری امام ادامه داد پس از پیروزی انقلاب مدتی در کمیته به فعالیت پرداخت و در ضمن در دانشگاه گیلان به تدریس «عقاید اسلام»

شهید مطهری را بدست می‌آورد و مطالعه میکرد. پس از اخذ دیپلم داوطلبانه در پوشش سپاهی دانش به محروم‌ترین و دورترین روستاهای کشور مسافرت نمود و واقعه‌های نظام طاغوتی را به عینیت لمس نمود و سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی موفق به اخذ لیسانس در دو رشته، ترجمه و روابط عمومی و تبلیغات گردید و سپس از دانشکده علوم سیاسی موفق به اخذ فوق لیسانس شد وی ادامه تحصیلات خود را آمریکا گذراند و همزمان با

دولتی کردن تجارت خارجی را به مجلس شورای اسلامی تقدیم نماید. شهید اسدالله زاده در پشت قیافه آرام و ساکت خود یک دنیا تلاش بود و ایمان او را وادار به کنار در ساعت‌های بی‌شمار در وزارتخانه مگرد زیرا معتقد بود که تا پای جان باید برای رشد انقلاب اسلامی کوشید و برآستی که بر عهد خویش استوار ماند و به همراه جمعی از مخلصان دین خدا به معبود خویش پیوست.

روانش شاد

حزب جمهوری اسلامی، کاندیدی مجلس شورای اسلامی در مشهد گردید.

وی با ادغام دو مرکز تابعه وزارت بازرگانی از حیث و میل بیت‌المال جلوگیری کرده و در حد خود حجم دستگاه بوروکراسی نظام شاهنشاهی کاست او مدتی نیز در سازمان غله تهران به خدمت اشتغال داشت و سپس در دولت برادر شهید رجایی به معاونت بازرگانی خارجی وزارت بازرگانی انتخاب شد و در این مدت به کمک همکارانش طرح لایحه

پاکسازی از آثار طاغوت، عکسهای امام خمینی را بر سر در سفارت و داخل سالن‌ها نصب کردند...

پاکسازی از آثار طاغوت، عکسهای امام خمینی را بر سر در سفارت و داخل سالن‌ها نصب کردند... بلافاصله پس از ورود به ایران همکاریش را با حزب جمهوری اسلامی شهید آغاز کرد و مدتی به تدریس آموزش اقتصاد اسلامی پرداخت و در مسیر فعالیت‌های خود توانست انجمن اسلامی دانش‌آموزان خراسان را بنیان‌گذاری نماید. مدتی نیز مدیریت صندوق ضمانت صادرات و به تدریس در مدرسه عالی بازرگانی مشغول بود و از طرف

انسانی بیاید، انجام اعتصابات و تظاهرات، تهیه کتابخانه، ارشاد و روشنگری دانشجویان از جمله کارهایی بود که او در انجمنش نقش مکتوب و سازنده داشت، او در کلاس‌های اسلامی‌شناسی شهید شریعتی فعالانه شرکت میکرد و در انتقال آن سعی زیادی داشت. شهید اسدالله زاده تحصیلات خود را تا حد فوق لیسانس و دکترای مدیریت در آمریکا دنبال کرد و در دوران اقامتش در آمریکا از فعالترین اعضای انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و

شهید دکتر جواد اسدالله‌زاده

معاون بازرگانی خارجی وزارت بازرگانی

او در سال ۱۳۲۹ در مشهد متولد شد، پس از طی تحصیلات متوسطه در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد. ورود او به دانشگاه موجب شد که میدان عمل وسیع‌تری برای تعهدات الهی و

انقلاب به سمت سرپرستی وزارت راه انتخاب و تاهنگام شهادت در این سمت به خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی مشغول بود.

وجود اودر ایمان و تلاش و عشق به شهادت خلاصه می‌شد و نهایتاً در کنار شهید مظلوم آیت... بهشتی و دیگر یاران باوفای امام به لقاءا... پیوست. از او دوفورزند بنهای فاطمه و محمد ۲ ساله و ۱ ساله به یادگار مانده است.

رحمت بی‌پایان خدا بر تمامی صالحان و عاشقان مکتب اسلامی

اوبلاگسترش مبارزات اجتماعی، در سال ۵۷ کار خود را رها کرد و در عملیات مسلحانه علیه رژیم شرکت جست پس از پیروزی انقلاب در کمیته به پاسداری و حراست از خونیهای شهیدان اسلام پرداخت وی در تابستان ۱۳۵۸ در وزارت راه مشغول به کار شد جهت فعال کردن اداره راه خوزستان به منطقه اعزام شد پس از مدتی همین ماموریت در استان آذربایجان غربی به اومحول شد مسئولیت اداره راه ارومیه را برعهده گرفت، شهید کلاتری سپس از سوی شورای

دشهرهای مختلف مشغول به کار شد. شهید کلاتری در دوران تحصیلات دانشگاهی خود از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشکده به شمار میرفت و فعالانه در مبارزات دانشجویی شرکت داشت و در آغاز روزهایی که رژیم پلید وابسته دست به کشتار مردم زده بود، باسه تن از دوستانش منزل یک مستشار آمریکائی را شناسائی کرده و با کتک مولوتف و مواد آتش زا خانه اورابه همراه بی‌سیم، اسلحه و وسایل ایمنی موجود درخانه به آتش کشیدند،

شهید کلاتری در سال ۱۳۲۷ در مرند متولد شد از کودکی بجهما رادور خود جمع می‌کرد و مانند یک مدیر و مدیر آنها راهبردی می‌کرد، اوتحصیلات ابتدائی وسیکل راندر همان شهر به پایان برد و دیپلم خود را از دبیرستان خوارزمی تهران گرفت و در سال ۱۳۴۵ در رشته راه و ساختمان دانشکده پلی تکنیک تهران تحصیلات خود را ادامه داد و به اخذ فوق لیسانس در رشته خود نائل آمد. پس از به پایان بردن دوره سربازی در کارگاههای راهسازی

شهید موسی کلاتری

وزیر راه و ترابری

و آرزوی منم که در دستر نمیرم و هرچه شرع انور مقرر داشته عمل شود. به بهمه‌های من بگویند همه چیز خود را فدای راه خدا کنند... آنها نیکه مرا می‌شناسند بدانند این انقلاب مال خداست و خود را فدای آن کنند.



مستضعفین کرده بود و پاسداری از خون شهیدان جملگی بود که هرروز بارها توسط او تکرار می‌شد از ۲ فرزند ۴ ساله و ۷ ساله به یادگار مانده است.

اینک که او برعهده خویش دریاسداری از خون شهید باایثار جان خود وفا نموده‌است، امید که پاسداری از خون شهیدان اسلام، فرزندانش را در تداوم راه خونین پدر پایدار دارد.

یادش گرامی باد.

اسلامی فعالیت خویش را گسترش داد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت هیئت مدیره شرکت فرش ایران و سپس به سمت مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره شرکت منصوب گردید. از جمله دیگر فعالیت‌های او کوشش در جهت ایجاد شغل برای خواهران و برادران جنگ زده معلول و مؤسسات خیریه‌ای که سرپرستی کودکان را برعهده دارند می‌توان نام برد. همکاران او خوب می‌دانند که شهید رواقی همه ساعات زندگی خود را وقف کار و تلاش در خدمت

پذیرفت او در طول دوران تحصیلی در دانشکده بارها توسط مزدوران دژخیمان ساواک دستگیر گردید و مورد شکنجه‌های سیهانه جلاخان قرار گرفت بطوری که در اثر این شکنجه‌ها حس شنوایی او دچار اختلال شده بود. شهید رواقی در آمریکا نیز به عنوان یکی از فعالترین دانشجویهای مسلمان زندگی خود را وقف اسلام و مبارزه بر علیه رژیم نموده بود. شهید رواقی پس از بازگشت به ایران با تلاش بیش از پیش برای تحقق انقلاب

گردید و پس از دوره سربازی تحصیلات خود را در آمریکا ادامه داد و در رشته مدیریت بازرگانی فوق لیسانس دریافت نمود.

شهید مهندس محمد رواقی

شهید رواقی مبارزات خود را در دانشکده گسترش داد و در اولین سال ورود به دانشکده اقدام به تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان نمود او در تمام اعتصابات و تظاهرات دانشکده پیشا بود. رودروئی او با رئیس دانشکده ثابت کرد که او یک مسلمان آگاه است و هرگز سازش و همکاری با دستگاه ظلم را نخواهد

شهید مهندس محمد رواقی

مدیرعامل شرکت فرش ایران

شهید رواقی در سال ۱۳۲۸ در مشهد تولد یافت، پس از طی تحصیلات متوسطه در سال ۴۹ به مدرسه عالی بازرگانی وارد شد و در سال ۵۳ به اخذ لیسانس موفق



را برعهده گرفت و کوشش و تلاش بسیاری در دفع تنگنای بازرگانی کشور نمود و تقریباً تمام ساعات روزانه خود را وقف این خدمت می‌کرد.

باشهداد اودر انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، گل سرخی دیگر شکفت و لازمه از شهیدان پر بارتر گردید. از شهید امین‌زاده فرزندی ۱۱۵ ساله به یادگار مانده است، امید که او نیز چون پدر راه خونین کربلا را بیابد و ببیند.

یادش گرامی باد.

و سپس با ایشان به ایران بازگشت و در روزهای آخر عمر رژیم وابسته طاغوت باایمان به شهادت در کنار دیگر برادران متهد، در برخورد های مسلحانه با وابستگان و ایادی رژیم فعالانه شرکت داشت، پس از پیروزی انقلاب مدتی در کمیته‌های شهید، باذوق و شوقی خاص به فعالیت مشغول بود و در مهرماه ۱۳۵۸ به سمت عضو هیئتمدیره شرکت گسترش خدمات بازرگانی منصوب شد و در بهمن ماه ۱۳۵۹ معاونت بازرگانی داخلی وزارت بازرگانی

اقتصاد دنبال کرد، اودر کنار تحصیلات خود در خارج در کلیه تظاهرات و پرنامهائی که توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا برگزار می‌شد فعالانه شرکت داشت و در طی این مدت علاوه بر همکاری با انجمن اسلامی دانشگاه واشنگتن با کمک سایر دوستان اقدام به تاسیس کتابخانه اسلامی وهم چنین کلاس‌های سخنرانی مذهبی و تفسیر قرآن در این دانشگاه نمود و در دوران انقلاب در پاریس به خدمت امام رفت

شهید مهدی امین‌زاده

معاون بازرگانی داخلی وزارت بازرگانی

شهید امین‌زاده در سال ۱۳۲۸ به دنیا آمد پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، تحه یات دانشگاهی خود را در رشته اقتصاد دانشکده ملی شروع کرد و پس از اخذ لیسانس تحصیلات خود را در آمریکا ادامه داد و در رشته اقتصاد فوق لیسانس گرفت و سپس تحصیلات خود را در رشته دکتری با نام ریزی



به جای او بتواند خدمت کند. و من اگر انشا... ترور شدم سازمان از هم پاچیده نشود.

روح عاشق و سرکش او که در تب و تاب وصال آرام نداشت در کربلای سرچشمه با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به معشوق پیوست و در جوار رحمت او آرامید. از او فرزند به یادگار مانده است که بیاری خدا هر کدام مجاهدی پرتوان در عرصه نبرد حق و باطل گردیده و راه بر خلوده پدر را تداوم خواهند بخشید.

یادش گرامی و راهش مستدام

مرتجع آمریکا در منطقه حضور یافت و در وصیت نامه‌اش چنین نگاشت که «... من به جبهه جنگ با کفر می‌روم تا خون ناقابل خود را نثار اسلام و کشور جمهوری اسلامی کنم» و بالاخره توفیق شهادت را در جبهه نبرد با نفاق وابسته داخلی بدست آورد و در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به لقاءالله شتافت. از او سه فرزند به یادگار مانده است که به یاری خدا راه خونین پدر را تا ناپودی استکبار جهانی دنبال خواهند کرد.

روانش شاد و راهش جاوید

بانک کشاورزی پیشنهاد شد که به علی از جمله عدم تکمیل کابینه و حضور عناصر خائنی چون بنی‌صدر وهم‌چنین علیرضا نویری تافروردین ۱۳۶۰ از تصویب این پیشنهاد معمانت به عمل می‌آمد و بالاخره در این تاریخ او به این سمت منصوب شد اما خود می‌گفت «نمی‌توانم در این کارها بهمانم نباید کارهای دیگری بکنم که بتوانم مرا راضی کند» و این حاصل عشق او به شهادت بود که در ذرات وجود او جای گرفته بود، در این رابطه بارها در جبهه جنگ با مزدوران

قتلگاه حضور داشت که به طرز مجزه آسانی نجات یافتند و پس از این کشتار او دیگر با تمام وجود در خدمت جوشش عظیم مردم مسلمان ایران بود.

بعد از پیروزی انقلاب علاوه بر خدمت در بانکها اکثر نهادهای انقلابی همکاری داشت او یکی از بنیانان انجمن اسلامی بانک کشاورزی اتحادیه انجمن‌های اسلامی کارکنان دولت و جامعه اسلامی فارغ‌التحصیل دانشگاههای کشور بود. بعد از تشکیل دولت برادر شهید رجایی به عنوان مدیرعامل

آشنایی نزدیکی بود و طعم محرومیت راه خوبی چشیده بود، پس از طی دوران دبیرستان در سال ۱۳۴۶ وارد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران شد در سال ۵۰ در رشته دامپروری فارغ‌التحصیل شد و به استخدام بانک تعاون کشاورزی در آمد و مدتها در شهرستان شاهرود به کشاورزان محروم خدمت کرد، وانتقال او به تهران باعث تاسف و اندوه کشاورزان منطقه گشت.

او در نهضت اسلامی نقش موثری داشت و در کشتار بی‌رحمانه ۱۷ شهریور بافرزند خردسالش در این

شهید مهندس حسین اکبری

مدیرعامل بانک کشاورزی

و خدا یا به من توفیق بده که بتوانم باشهداد خود خدمت کوچکی به دین با عظمت توانجام داده باشم» از وصیتنامه شهید

شهید اکبری در سال ۱۳۲۳ در یک خانواده مستضعف به دنیا چشم گشود اوبار نیجه‌ها و محرومیت‌ها





کرده و گویا انقلاب اسلامی را نشناخته است، من دیروز در مصاحبه‌ای که در بیمارستان داشتم، گفتم که در آن اواخری که رژیم منحط پهلوی دست و پا میزد سینما رکس را با بنزین و تینر آتش زدند و بیش از هفتصد مسلمان را کشتند به امید آنکه راه انقلاب اسلامی را سد کنند و مردم را از ادامه راه انقلاب باز دارند و لکن ملت راه خودش را ادامه داد. با آنکه در آن هنگام فقط مردم بودند و ایمان و نه حکومتی در کار نبود و نه اسلحه‌ای. دشمن کوردل امروز چه میگوید؟ امروز که همه ملت در صحنه هستند، همان مؤمنینی که از آهن سخت‌تر و از پولاد استوارترند، مضافاً سپاه و ارتش ما هم همچون سدی آهنین هستند و حکومت هم مال مردم است. در این شرایط دشمن خیال میکند با یک انفجار در دفتر مرکزی حزب و تعدادی

بیاد او لین روز مجلس بعد از هفتم تیر

آروز که منافقین فاجعه هفت تیر را پی‌ریزی کردند، بیش از همه به فلج شدن امور اداری و سیاسی مملکت امید داشتند و همین امید واهی نیز دست اهریمنان را به این جنایت آلوده و در عظمت گناه آن غرقه ساخت. علیرغم این امید و به تدبیر امام و یاران باقیمانده‌اش و با حضور میلیون‌ها مردم، این فاجعه جز جوش خون شهیدان و تعمیق انقلاب اسلامی را باعث نشد و

شیاطین کفر و نفاق را در چاه امیدهای بر باد رفته‌شان سرنگون ساخت.

دراثر فاجعه هفت تیر بیشترین ارگانی که صدمه دید، مجلس شورای اسلامی بود که بزعم دشمنان از اکثریت می‌افتاد و تا مدتها اعتبار قانونی‌اش را از دست میداد ولی مجلس خیلی زود و بدون هیچ خللی در کار و بهتر از پیش کار خود را

آغاز کرد و این امر با حضور نمایندگان که در فاجعه هفت تیر مجروح شده بودند، در مجلس ممکن گشت و برآستی که آن روز

مجلس شورای اسلامی، این سنگر خواستهای الهی مردم ایران، چه با شکوه برگزار شد.

جا به جا صندلی‌های خالی و گل آجین یادآور تصویر شهیدانی بودند که مظلومانه در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و همراه با شهید بهشتی جان سپردند و با خون خویش بذرسولمین انقلاب را در انقلاب اسلامی بارور ساختند و در سوی

دیگر مجلس مجروحان با صندلی‌های چرخدار و بر تخت بیمارستان به مجلس آمدند تا حضور شاهدان شهید را جلوه بخشد و به کوری چشم دشمنان رسمیت مجلس را تضمین

نمودند. نمایندگان بازمایه هم این اعجاز بزرگ و روحانیت تابیده از حضور شهیدان را به نظرسنجه نشسته‌اند و دل دراضطراب راه به سخنان باغانی - از بازمایندگان فاجعه هفت تیر که با تخت بیمارستان به مجلس آمده، گوش می‌دهند:

بسم الله الرحمن الرحیم - ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تستنزل علیهم الملائکه

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب و ارواح طیبه شهدای راه انقلاب، مخصوصاً شهدای فاجعه شب دوشنبه، رئیس دیوان عالی کشور «حضرت ایستاد».....

دکتر سید محمد حسینی بهشتی، نمایندگان مجلس مستهد و مکتبی

وزراء و معاونین مکتبی و ارزنده‌ای که در فاجعه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی به قافله شهدا پیوستند و با خون مقدسشان نهال انقلاب را آبیاری فرمودند. دشمنان انقلاب، آمریکای جهانخوار و جنایت‌پیشه از آغاز تشکیل این حکومت اسلامی حملات همه جانبه و

تبلیغاتی و نظامی خود را متوجه رهروان صدیق جمهوری اسلامی کرده بودند. با تسلیخ سوء در اطراف مجلس شورای اسلامی و

اطلاق متعصبین مذهبی و طرفداران حزب حاکم به اکثریت مجلس، شکوه میگردند و گله داشتند که چرا اکثر قریب باتفاق نمایندگان در خط نه شرقی - نه غربی و خط امام امت هستند.

همیشه جهانخواران از قوه قضاییه کشور جمهوری اسلامی ایران مذمت و انتقاد میکردند و این جنگ تبلیغاتی برای آن بود که نگذارند بوسیله قوه قضائیه احکام اسلام تدوین بشود و به

مرحله اجرا در آید. همواره دشمنان انقلاب و مزدوران پلید داخلی آنها از هیات دولت و قوه مجریه انتقاد میکردند، آنان را خشک سر و متعصب و متحجر معرفی میکردند و همه این تبلیغات برای آن بود که قوای سه گانه باب طبع دشمنان انقلاب اسلامی نبود و میدانستند اگر وضع به همین منوال پیش برود، دستشان برای همیشه از ایران کوتاه خواهد بود.

دشمن کوردل همه نیرنگهای خود را بکار برد، از

هولناکترین و فجیع‌ترین جنایات زد، جنایت عظیمی که انسان نمیداند با چه بیانی آن را تشریح کند.

یکمده افراد متدین و مسئولین مملکتی، انسانهای مستهد، مسلمان، خیر خواه و دلسوز برای مذاکره در

امور مهمه کشور جمع شده بودند و دشمن کوردل آخرین ترفند خود را بکار برد و با انفجار مهیب در سالن اجتماعات دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، بیش از هفتاد و دو نفر را شهید و

شهید میتواند که سد راه انقلاب باشد؟ دشمن مزدور سخت کور خوانده است.

بنده باین نقاهتم و با اینکه ترقوه چیم شکسته و سر و صورتم سوخته و مجروح شده است وظیفه

دیدم که در این محضر مقدس و این مرکز تصمیم‌گیری که بهای خون شهیدان ما است، حضور بهم رسانم تا مجلس به اکثریت برسد و دشمن کوردل حتی آرزوی تعطیلی یک روز مجلس بر دلش بماند و نتواند ببیند که با انفجاری که بوجود آورده حتی

تبارنامه

بقیه از صفحه ۱۳

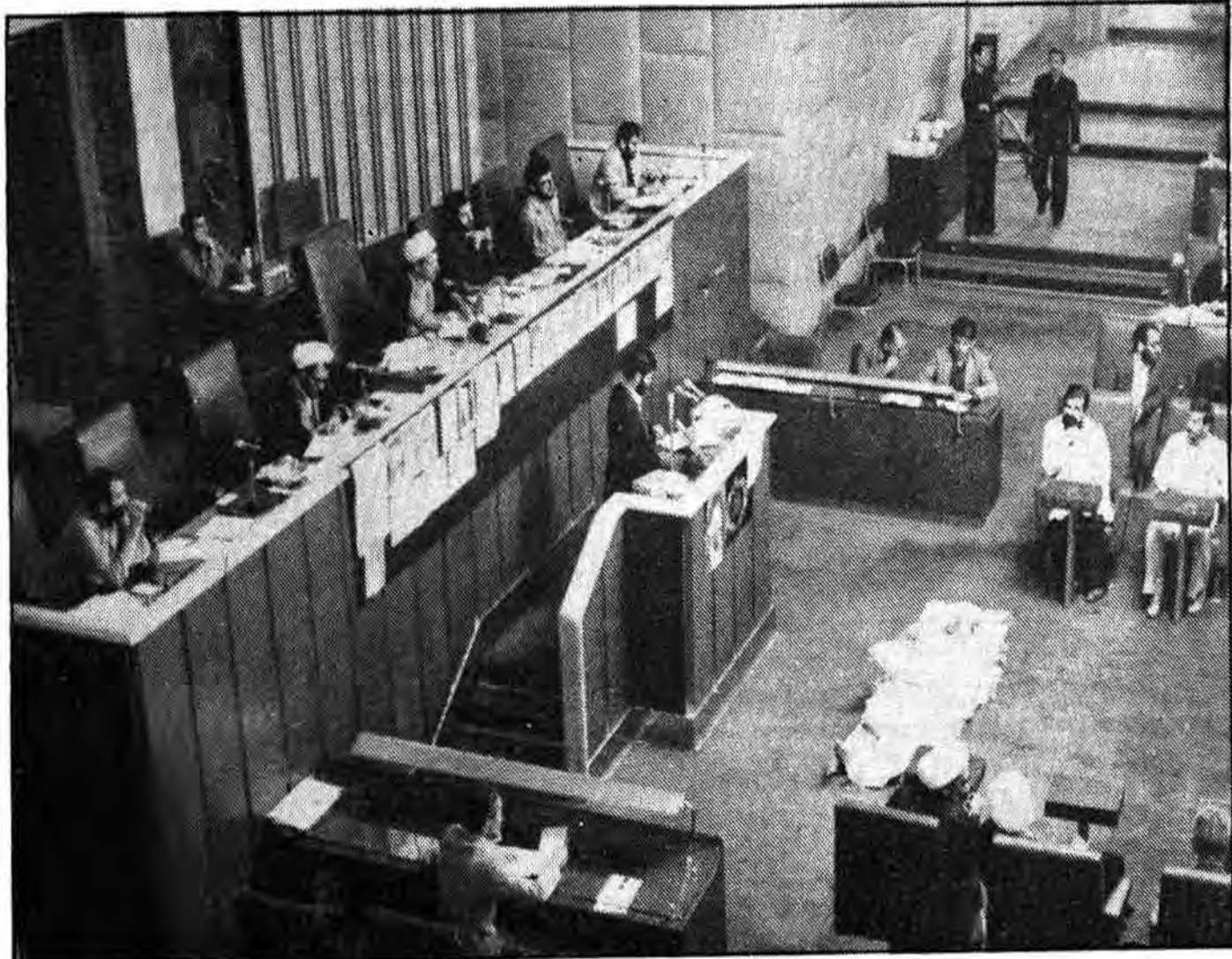
ادغام دانشگاهها به سرپرستی مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی برگزیده شد وی یکی از اعضای کمیته ۵ نفری ادغام دانشگاهها و موسسات آموزش عالی بود، آخرین سمت او معاونت وزارت فرهنگ و آموزش عالی و ریاست امور دانشجویان و سازمان سنجش آموزش کشور بود که هفته پیش از شهادت به این سمت منصوب شده بود. شهید عضدی در راه پیشبرد اهداف انقلاب روزانه حداقل ۱۶ ساعت به کار مستمر می‌پرداخت و به همین دلیل فرزندانش کمتر او را می‌دیدند و او همیشه خود را پدر فرزندان محروم جامعه میدانست پس از شهادت ما ترک او از مال دنیا فقط و فقط مقادیر قابل توجهی کتاب در زمینه معارف اسلامی و کتابهای علمی میباشد.

از او یک دختر ۵/۵ ساله و یک پسر ۳/۵ ساله به یادگار مانده است و در وصیت نامه خود خطاب فرزندش علی راه خود را این گونه ترسیم میکند:

«پربروز، یعنی روز تولدت را من در گورستان رشت برای تدفین ۲ شهید گذراندم هنگام بازگشت رگبار

گلوله‌های سربازان احقر و جاهل و غافل ارتش شاه ملعون، هر یک از ما را که چند صدمتر نفر بودیم به گوشه‌ای پراکنده..... در هر صورت من خود را برای مبارزهای بزرگتر آماده میکنم، مبارزهای که در آن نقشی داشته باشم به آنگونه که خود می‌خواهم».

اری او خود را برای مبارزهای بزرگتر آماده کرده بود و برای پرداخت تاوان آن نیز آماده بود، آنان که کفزار صفت حیات خویش را در استخفاف ملت‌ها می‌دانند، بدانند که ما تا کسب تمامی حقوق‌مان ایستاده‌ایم و پهلوی از آن ماست. راهش پررهرو باد



مخصوصاً خانواده‌های شهدا و داغدیدگان تبریک و تسلیت عرض میکنم و دوام عمر امام و

پیشبرد انقلاب اسلامی را از خدای متعال بخواهیم والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

یک روز باعث تعطیل مجلس شورا شده است.

من این مصیبت عظمی را به پیشگاه حضرت بقیةالله ارواح العالمین له الفداء و نایب برحقش حضرت امام و کلیه ملت مسلمان

تعدادی را مجروح کرد، به آن امید که قوای سه گانه حاکم بر جمهوری اسلامی متلاشی شود - مجلس از اکثریت بیفتد، دولت منحل شود و قوه قضائیه کارآیی‌اش را از دست بدهد. اما دشمن کوردل گویا فراموش

محاصره اقتصادی و حمله و کودتای نظامی تا جنگ روپاروی با صدام همه و همه را تجربه کرد، همه جنگ‌های روانی و تبلیغاتی را نیز بکار گرفت و چون دید که به نتیجه نمیرسد دست به

شهید پاک نژاد پناهگاه یتیمان

شهید محمد کاظم دانش سدی محکم در مقابل مزدوران استعمار

بسم‌العالم‌رحمن‌الرحیم

مساجد در سالهای ۵۵ و ۵۶ که نمودار تعهد و ذوق سرشار هنری او است. در سال ۵۶ و در اوج مبارزات ملت مسلمان ایران وی بشهر شوش رفته و رهبری مردم انقلابی آن منطقه را بعهده گرفت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی امامت جمعه شوش و مسئولیت کمیته انقلاب و جمع‌آوری اسلحه‌های بسیار زیاد که از طریق عراق بین عشایر خوزستان و

شهید حقایق‌السلام سید محمد کاظم دانش در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده روحانی در شهر دزفول دیده به جهان گشود پس از طی دوره ابتدائی با پیشنهاد پدرش در حوزه علمیه دزفول تحصیلات علوم دینی را شروع کرده و پس از چند سال بقم هجرت نمود و در مدرسه رضویه محضر اساتید و مدرسین بزرگ حوزه کسب فیض نمود از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ وارد

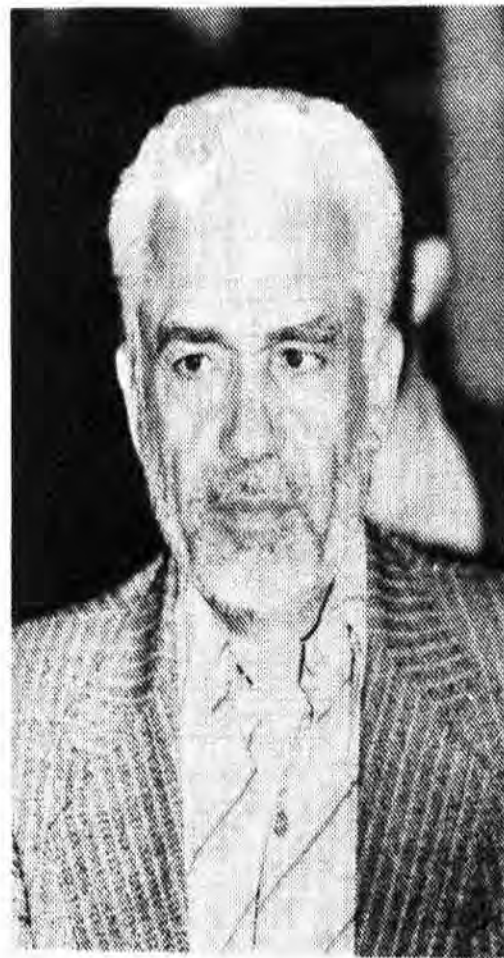
سمتهای ایشان پس از پیروزی انقلاب عبارتند از: استادی دانشسرای عالی یزد، کارمند نماینده بازرگانی-پزشک درمانگاه- رئیس بیمارستان امیرالمؤمنین- رئیس بهداری سازمان بیمه‌های اجتماعی معاون درمانگاه- رئیس هیئت مدیره گروه فرهنگی علوی در یزد- رئیس هیئت مدیره صندوق جاوید رئیس هیئت مدیره سازمان خیریه حضرت رضا- رئیس شورای صنایع- رئیس مرکز پزشکی شماره ۱- و سپس نمایندگی از مجلس شورای اسلامی از شهرستان یزد و در مجلس شورای اسلامی به عضویت کمیسیون برنامه و بودجه در آمد.

شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد دو سفر به حج، چهار سفر به عراق برای زیارت، سفری به سوئیس برای تحقیقات علمی و در ضمن سفرهای کوتاهی به پاریس، لندن و برلین نیز

با کوچک کردن کتاب مسلمانان، نان مردم بریتانیا را بزرگ کند و بزرگ شدن نان یعنی دست‌نرخ و ذخائرشان از کشورهای اسلامی صادر شدن و من قرآن را به پارلمان آورد تا به یک میلیارد مسلمان این جهان از این پارلمان شریف به نمایندگی جمهوری اسلامی ایران نهضت بازگشت به قرآن را به جمع مسلمین جهان تریک بگویم و در پایان سخنانش گفت: در خاتمه یکبار دیگر اعلام میکنم بلکه قطع نامهای در حقیقت در برابر ۳۵ میلیون ایرانی بلکه در برابر یک میلیارد مسلمان جهان صادر میکنم. گلدستون قرآن را به پارلمان آورد کوچکش کند تا نان مردم بزرگ شود و من قرآن را آوردم که بگویم تا مسلمین تسلیم احکام این کلام الله بشویم هم نانمان کوچک می‌شود و هم همه چیزمان و ما همه تسلیم احکام این کتاب مقدس کریم بوده و خواهیم بود.

داشت. کم می‌خواهید و بسیار مطالعه می‌نمود و در سفره فقط به یک نوع غذا بسنده می‌کرد.

شهید پاک‌نژاد در تمام مدت مبارزات روحانیت با رژیم شاه، علاوه بر خدمات اجتماعی در سنگر مبارزه، به دفاع از اسلام پرداخت. از یک سو بسا سخنرانیهای ارشادی در دبیرستانها و مجامع مذهبی، نسل جوان و درس خوانده را با مبانی و ارزشهای انسانی و انقلابی اسلام آشنا و از سوی دیگر با افشای رژیم، ماهیت پلید و منافقانه او را رسوا می‌کرد و همین امر سبب وحشت ساواک شد، بطوری که دائماً مورد تهدید تلفنی ساواک قرار می‌گرفت و یک بار نیز به ساواک اصفهان فرستاده شد و پس از آزادی و ادامه مبارزات افشاگرانه، چند نوبت نیز به مرگ تهدید شد. تلاشهای او در راه احیای اسلام پس از انقلاب نیز بی‌وقفه و مستمر ادامه یافت تا اینکه در ۷ تیر ۱۳۶۰ در جمع اعضای حزب ... به دیدار الله شتافت و در میان تشییع شوکمند و دشمن‌شکن مردم یزد، در این شهرستان به خاک سپرده شد. لازم به یادآوری است که در این سفر روحانی و ملکوتی برادر شهید پاک‌نژاد او را همراهی کرد. یاد این دو برادر شهید گرمی و راهشان مستدام باد.



۵۹/۱۲/۲۵

در این سخنرانی با اشاره به سخنرانی معروف گلدستون نخست وزیر انگلیس در پارلمان انگلیس گفت: گلدستون آنروز قرآن را به مجلس آورد و من امروز به مجلس آوردم و این قرآن که در این پارلمان شریف جمهوری اسلامی ایران بلند میشود به نمایندگی تمام پارلمانهای کشورهای اسلامی بلند میشود. او قرآن را علیرغم قرآن به پارلمان آورد و من قرآن را علیرغم دشمنان قرآن به مجلس آوردم او به انکاء قدرت نظامی و سیاسی آورد و من بنایت الهی که قدرت انقلابی ملت رزمنده ایران داد آوردم او شکست قرآن را خواست تا نان مردم بریتانیا را درست کند و من شکست مستکبران را میخواهم تا وضع مستضعفان جهان درست شود و قرآن را در دست گرفت تا به دست درازی بر کشورهای قرآنی بیفزاید و منافع مادی و معنویشان را به غارت ببرد و مسلمین به دامن مطامع جوامع پیشرفته صنعتی بیفتد و من آنرا بر دست بلند کردم که انشاءالله قرآن با ارزشهای والای انسانی که دارد تا قلب کشورهای جهانخواه نفوذ یابد و با صدور اسلام بر همه ابرقدرتها پیروز شویم او قرآن آورد که نامان و نفتان را ببرد و من آوردم که بگویم این کتاب در انتظار سیادت مستضعفان بر جهان است و نشان و نفتشان باید برای خودشان باشد او قرآن را آورد که با روحانیت آنچنان شود که رژیم پهلوی نشان داد و من قرآن را آوردم که جهانیان بدانند که احترام روحانیت با جان و خون مردم بهم آمیخته است و پیوندشان ناگسستنی است او قرآن را آورد که سرسپردگان چون تفتی‌زاده‌ها بگویند تا مسلمانان کما کینا غربی نشوند چیزی نخواهد شد و شریفامامی‌ها عملاً دست به اینکار بزنند و من قرآن را آوردم که جهانیان بدانند تا تسلیم این کتاب نشوند روح صلح و آرامش نخواهد دید. او قرآن را آورد که

شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد به تاریخ سوم آذر ۱۳۰۳ شمسی در شهرستان یزد متولد شد. پدر او سید ابوالقاسم پاک نژاد به امر کسب مشغول بود و شهید پس از طی دوران طفولیت به تحصیل پرداخت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دبستان ملی اسلام و دبیرستان ایران شهر یزد گذراند. پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۲۱ به مکه معظمه مشرف گردید و چون در آن سال موضوع گردن زدن ابوطالب یزدی در مکه پیش آمد، مدت ۳۱ روز با سایر همراهان در مکه بازداشت بود. طول سفر جمعاً ۶ ماه و هفت روز بود که در سال ۱۳۲۲ به ایران مراجعت نمود. در سال ۱۳۳۱ به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران راه یافت و در بهمن ۱۳۳۶ رساله دکترای خود را تحت عنوان (تسام) برنامهای دانشکده پزشکی در اسلام) با درجه ممتاز گذراند.

شهید دکتر پاک‌نژاد ضمن تحصیل علم جدید به آموختن عربی نیز همت گماشت و مقدمات را نزد حجت‌الاسلام عرب عجم پرداخت. دکتر پاک‌نژاد در پزشکی و بررسی علوم و معارف اسلامی صد و ده جلد کتاب تالیف کرده‌اند که مهمترین آنها «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» است که تاکنون ۴۰ جلد آن به چاپ رسیده است.

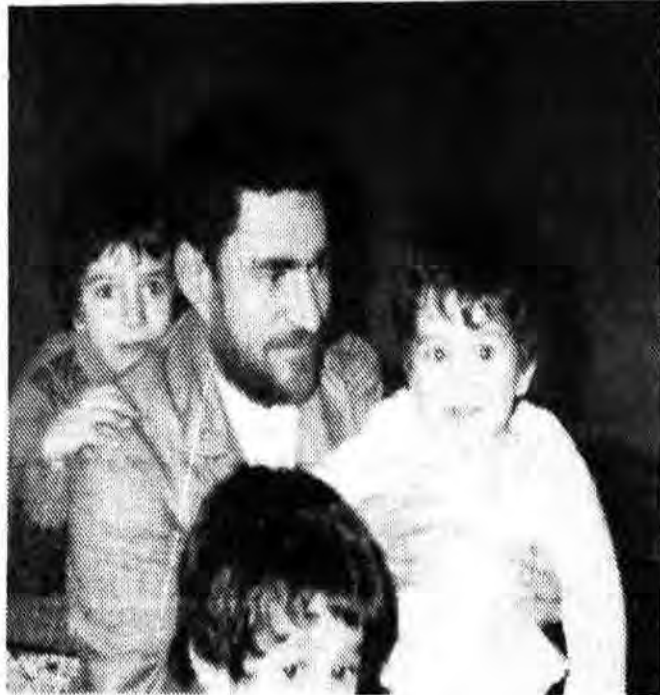
از تحریرات ایشان مقالاتی در روزنامه‌های آئین اسلام- طوفان یزد- ملک یزد- مکتب اسلام- صدای یزد انتشار یافته است، همچنین کتاب قهرانی دوهزار سال بنام «تقویم پاک» از جمله آثار این مرد بزرگ بشمار میرود و سخنرانیهای علمی و دینی متعددی در شهرهای مختلف داشته‌اند. قبل از انقلاب وی درسمتهای آموزگاری، دبیری، حسابداری، و سرانجام طبابت و ریاست بیمارستان هراتی یزد، ریاست بیمارستان بیمه یزد، خدمات خود را تقدیم جامعه کرده است.

قسمتهایی از نطق پیشی

از دستور دکتر پاک‌نژاد

۵۹/۵/۲۵

در این سخنرانی ضمن اشاره به سخن میشل افلق که انقلاب اسلامی ما را به انقلاب اسلامی فارسی یاد کرده است و ضمن ذکر این مطلب که یکی دیگر از نوکران امپریالیسم نیز چنین تعبیری کرده است گفت که این نوکران امپریالیسم گفته‌اند و می‌گویند که اسلام ایران برای عقیده است که بسعد از پیامبر اسلام، پیامبردگری آمده است و اسلام ایران خاتمیت را قبول ندارد وی ادامه داد که آنها نتوانستند از اشارات قانون اساسی در این مورد متنبه شوند لذا پیشنهاد می‌کنم ریاست محترم مجلس بعد از بسال‌ها نام خاتم‌النبیین را ذکر کنند و در ضمن یکی از اسکناس‌های درشت ایران هم با آیه (ساکن) محمد با احد من رجالم و لکن رسول الله خاتم‌النبیین منقش شود.



از جمله شوش بخش میشد عهددار بود. شهید دانش مبارزات شدید و پیگیری با عناصر ضدانقلاب بویژه منافقین داشت و در روزهای سخت آن منطقه که گروه‌ها با برهانه انداختن تظاهرات و شوش مدارس و ادارات را تعطیل می‌کشاندند در شوش با تمام توان در برابر آن مزدوران استعمار ایستادگی میکرد.

از ابتدای تشکیل مجلس شورای اسلامی بدلیل علاقه وافر مردم منطقه بنماینده‌گی آنها در مجلس شورای اسلامی انتخاب گردید و در سنگر مجلس همواره در برابر جریانهای انحرافی چپ و راست و لیبرالیسم موضع روشن و قاطع خط امامی خویش را در قول و عمل ابراز میداشت.

از تاریخ شروع جنگ تحمیلی در رفع نیازمندیهای ملت جنگزده و محروم منطقه شوش و حومه و حمایت از جبهه‌های نبرد تلاش فراوان می‌نمود.

او از جمله افرادی بود که در رای دادن بعدم کفایت بنی صدر پیش قدم بود و بهمین جهت در کنار برادران عزیز و همسنگران خود در هفته‌تیرماه در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بشهدات رسید روحش شاد و راهش مستدام و بربرهرو باد والسلام.

منتخب‌نیا نماینده مردم اندیشک و شوش

صحنه مبارزه شده و از طریق ارسال و بخش نوار و اعلامیه‌های امام‌خیمین مذهب منطقه دزفول و حومه و همکاری با شهید سبحانی که از روحانیون انقلابی و فعال دزفول بود در آگاهی‌بخشی مردم کوشش می‌کرد، پس از دستگیری مرحوم سبحانی، او بساواک احضار شد ولی با اینکه سبحانی زیر شکنجه رئیس ساواک دزفول بنام «افراسیابی» بشهدات رسید و تعدادی از دوستان وی به ۳ الی ۴ سال زندان محکوم شدند، بدلیل بدست نیارودن سند و مدرک قایل توجه شهید دانش آزاد شد. از آن تاریخ هسته مرکزی گروه بصورون، تشکیل گردید و او بعنوان حامی و یاور آن برادران انقلابی بشمار میرفت، و با آنان جلسات مخفی و برنامه‌های عقیدتی سیاسی داشت.

مرحوم دانش به تبلیغات از طریق سخنرانی، تدریس علوم و معارف اسلامی، نوشتن مقالات اسلامی اهمیت زیاد قائل بود بهمین جهت مقالات سلسلوار «سیمای فدائیان» را در زمینه معرفی یاران پیامبر اکرم (ص) و همچنین پاسخ بسئالات از مجله مکتب اسلام جزء برنامه‌های فرهنگی ایشان بشمار می‌آید. همچنین تشکیل کلاسهای اعتقادی و اجرای برنامه تئاتر از جمله «سعیدبن جبیر» در



روزی که گردونه همیشه پوینده
مبارزه مکتبی ملت در خط یک
تشکیلات و سازماندهی درست
واستوار بیفتد، دیگر اطمینان باید
داشت که جرثومه‌های ضد انقلاب
نمی‌توانند به آن نزدیک شوند و آنرا
تهدید کنند.

شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی